



ماه نامه فرهنگی وطن بولی
سال نهم | ۸ صفحه | ۳۰,۰۰۰ تومان

چگونه یک مامور انگلیسی
ایده پان ترکیسم را خلق کرد؟

جاسوسی بالباس درویش



ظهور و افول فرقه دموکرات آذربایجان به روایت اتابکی، هوشمند، جوادی

پروژه قومی استالین

۳۱ دسامبر روز همبستگی آذربایجانی‌های
جهان از واقعیت تا تحریف

ندای پیوستن به ایران

گزارش آرنولد توین‌بی مورخ بریتانیایی

از پیدایش جنبش پان‌تورانیستی

ایده‌تصنعی و غیر واقعی

تنزل سردار ملی

به سردار قومی

ادعای دروغین نابود

کردن کتاب‌های ترکی

نقد و بررسی مستند

تاریخی «آذربآبادگان»



آنچه به کس نتوان گفت

۳۱ دسامبر روز همبستگی آذربایجانی‌های جهان از واقعیت تا تحریف

ندای پیوستن به ایران

روز همبستگی که در جمهوری باکودر ۳۱ دسامبر جشن می‌گیرند براساس رویدادی در سال ۱۹۸۹ در مرزهای جمهوری خودمختار نخجوان نامگذاری شده است. مردم منطقه نخجوان در نوامبر ۱۹۸۹ تحت تأثیر فروپاشی دیوار برلین تصمیم به برداشتن حصارهای مرزی و برچیدن تاسیسات برای احیای روابط انسانی، فرهنگی، اقتصادی و خویشاوندی با مردم ایران گرفتند.

در ۱۶ دسامبر ۱۹۹۱، حیدر علی‌اف، رئیس مجلس عالی جمهوری خودمختار نخجوان، ۳۱ دسامبر را به عنوان روز همبستگی آذربایجانی‌های جهان اعلام کرد. مجمع عالی جمهوری خودمختار نخجوان در این مورد تصمیمی مشتمل بر ۶ ماده گرفت. در این تصمیم آمده بود: روز ۳۱ دسامبر را روز همبستگی و اتحاد آذربایجانی‌های جهان اعلام کرده و هر سال آن را جشن بگیرید. آن روز در قلمرو جمهوری خودمختار نخجوان روز کاری محسوب نمی‌شود. ارائه پیشنهادی به شورای عالی جمهوری آذربایجان به عنوان ابتکار قانونگذاری برای جشن رسمی ۳۱ دسامبر به عنوان روز همبستگی و اتحاد آذربایجانی‌های جهان در سراسر جمهوری آذربایجان. به شورا‌های شهر و ولسوالی جمهوری خودمختار نخجوان دستور داده شد که در ایام تعطیلات با مشارکت سازمان‌های محلی مراسم رسمی را تهیه و برگزار کنند. به رسمیت شناختن برچیدن حصارهای مرزی و ایجاد کمیسیون پارلمانی برای اطمینان از برچیدن استحکامات.

بخشی از اهالی نخجوان پس از قراردادهای ایران و روسیه حاضر به پذیرش تابعیت روسیه تزاری نشدند و با رها کردن املاک و دارایی خود به ایران مهاجرت کردند که برخی از آن‌ها با نام خانوادگی نخجوانی در تبریز و تهران و شهرهای دیگر ایران به شخصیت‌های برجسته سیاسی و مطبوعاتی بدل شدند. در جریان جنگ جهانی اول و سقوط امپراطوری روسیه تزاری نیز مردم نخجوان با ارسال طومارهای خواستار بازگشت به ایران شدند که در کنفرانس صلح ورسای نیز مطرح شد اما به دلیل عدم تمایل قدرت‌های بزرگ جهانی ناکام ماند و شنیده نشد. این میل طبیعی در پایان عمر اتحاد جماهیر شوروی نیز به شکل حمله به حصارهای مرزی و تخریب آن‌ها و عبور از ارس خود را نشان داد و اهالی دو سوی ارس با تجمع در مناطق مرزی پیوستگی تاریخی خود به ایران تاریخی را به نمایش گذاشتند.



در گام اول کمیته‌های مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان، نهادهای محلی حزب، رهبری نیروهای مرزی اتحاد جماهیر شوروی از همه ابزارهای نفوذ سیاسی و نظامی برای جلوگیری از این امر استفاده کردند. اما مردم محلی نخجوان یک سری اقدامات سیاسی به نام «جنبش مرزی» انجام دادند. در نتیجه گسترش جنبش، حصارهای مرزی در مرز دولتی اتحاد جماهیر شوروی که پس از جنگ جهانی دوم چیده شده بود پس از پنجاه سال از بین رفت. برای اولین بار اقوام و شهروندان در آن سوی ارس فرصت برقراری ارتباط را پیدا کردند و پست‌های بازرسی ساده‌ای ایجاد شد و ۳۱ دسامبر به جشن همبستگی آذربایجانی‌های جهان تبدیل شد و سالگرد آن روز در سال ۱۹۹۰ به طور گسترده در جمهوری خودمختار نخجوان جشن گرفته شد. با شروع جشن این سالگرد از جمهوری خودمختار نخجوان و گسترش به سایر مناطق مرزی، اتحاد جماهیر شوروی و رهبری کمونیستی آذربایجان که از موضع انکار به این جنبش سراسری نزدیک شده بودند، شروع به تحقیر آن کردند. آنها این اقدام را نتیجه اقدام گروهی از عناصر افراطی و جنایتکار معرفی و سعی کردند آن را از جامعه جهانی پنهان کنند. به همین منظور در منطقه مرزی حالت فوق العاده برقرار شد. به دستور رهبران کمونیست جنبش مرزی، با سرکوب علیه مردم تشدید شد و حصارهای مرزی تخریب شده در بسیاری از نقاط بازسازی شد. اما واکنش کشورهای همسایه و آذربایجانی‌های ساکن در نقاط مختلف جهان به این روند تا حدی مانع از تبلیغات ارتجاعی علیه مردم آذری شد.

تحریف دوم این رویداد پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی توسط دستگاه تبلیغاتی پانترکیستی صورت گرفت و این رویداد با تفسیر وارونه و برخلاف میل طبیعی مردم عادی نخجوان به عنوان رویدادی ضدایرانی و الحاق‌گرایانه تفسیر شد. در حالی که فیلم‌ها و شعارهای بازمانده از این رویداد تمایل مردم به ارزش‌ها و باورهای ایرانی را نشان می‌دهد و هیچ نشانه‌ای از شعارهای پانترکی در آن وجود ندارد اما در طی سال‌های بعدی تاکنون دولت باکو از این رویداد برای تبلیغات ضدایرانی استفاده می‌کند. به نظر می‌رسد انتشار تصاویر و فیلم‌های بازمانده از این رویداد که نشان‌دهنده گرایش مردم نخجوان به سمت باورهای ایرانی و اسلامی است می‌تواند به زودن این تبلیغات تحریفاً آمیز منجر شود.



یادی از روزهای همبستگی

مردم نخجوان با ایران

عشق مردمان آن سوی ارس به ایران اسلامی زنده شده بود و ابراز وجود می‌کرد. به همین علت، مرزبانان شوروی در واپسین ماه‌های عمر امپراطوری سرخ با آگاهی به اینکه نمی‌توانند مانع عبور این مردم عاشق به سوی ایران بشوند، هیچ ممانعتی در مقابل آن نمی‌کردند و در این سوی مرز نیز مرزبانان ایرانی دستور داشتند از میهمانان عزیز ایران اسلامی به گرمی پذیرایی کنند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی با دوراندیشی حکیمانه‌شان در آن برهه نیز به مرزبانی و تمامی ارگان‌های ذیربط رهنمود داده بودند به روی مردمان شیفته و مظلومانی که نزدیک به دو قرن و بخصوص در دوره هفتاد ساله حاکمیت کمونیسم از نعمت دسترسی آزاد به ایران محروم شده بودند، آغوش گرم خود را بگشایند. به این ترتیب، در ماه‌های نوامبر و دسامبر ۱۹۸۹ و ژانویه ۲۰۱۹ صحنه‌هایی از صفای معنوی و روحی مردم جمهوری آذربایجان در ابراز عشق و علاقه به ایران اسلامی آفریده شد که در تاریخ به یادگار ماند. همچنین که ما در سال‌های اخیر به نوعی مشابه آن حرکت را در ابراز عشق و علاقه ایرانیان در عبور از مرزهای عراق جهت رسیدن به کربلای معلی شاهدیم.

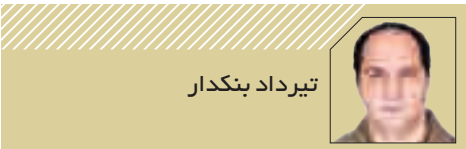
نقد سخنان معاون اول رئیس‌جمهور

دولت تکبافت ایران است) می‌یابد و در سایر موارد استان خودش تصمیم می‌گیرد! منظور آقای معاون از تصمیم، اگر قانون باشد که این باز هم تکرار همان سخن نادرست قبلی است! چون در نظام تکبافت، برخلاف نظام‌های فدرال، قانون‌گذاری، امری ملی و سراسری است نه محدود و محلی! در نظام تکبافت البته تمرکززدایی امکان‌پذیر است که این هم چیزی بیش از تفویض اختیارات اجرایی به استان‌ها نیست و تصمیمات دولت تکبافت را برخلاف دولت فدرال محدود به گزینهای سیاسی و دفاعی نمی‌کند. بنابراین به نظر می‌رسد که معاون اول قوهی مجریه هنوز به‌درستی توجیه نشده است که دولتمرد یک دولت تکبافت است و نه دولت فدرال! اگر چه با طرح ناکامی که در زمان ریاست جمهوری سیدمحمد خاتمی برای ایالتی کردن ایران ارائه شد، یا سخنان چند سال پیش خاتمی که صراحتاً نظام فدرال را برای کشور ایران تجویز کرده بود و نیز برخی سخنان و رفتارهای رئیس کنونی قوه مجریه، می‌توان نگران بود که این سخنان نه صرفاً بیاناتی جاهلانه، بلکه تلاشی عمده‌انه برای به حاشیه راندن مطالبات ملی و شهروندی، به بهای تسهیل مسیر فروپاشاندن یک‌پارچگی کشور، یعنی فدرالیسم باشد!



برهان حشمتی

درست ۳۰ سال پیش در چنین روزهایی در اواخر عمر اتحاد شوروی، طی ماه‌های نوامبر و دسامبر ۱۹۸۹ و اوایل ژانویه ۱۹۹۰، مردمان آن سوی ارس فرصتی تاریخی یافتند تا عشق و محبت فروخته خود به میهن تاریخی‌شان، ایران را ابراز کنند. مردم جمهوری تازه استقلال یافته آن سوی ارس گروه گروه به سوی مرز ایران روانه می‌شدند و با وجود اینکه هنوز نیروهای مرزی و ارتش سرخ شوروی حضور داشتند، به انحاء مختلف خود را به خاک ایران می‌رساندند و با اشک شوق بر این خاک مقدس بوسه می‌زدند. در آن روزهای سرد پاییزی و زمستانی، آنچه گرمابخش این مردم عاشق و دورافتاده از میهن تاریخی بود، عشق و محبتی قلبی بود که هیچ مانع و رادعی حتی آموزه‌های کمونیستی و تحریفات تاریخی و فرهنگی نتوانسته بود جلودارش شود و با بروز فرصت ناشی از شروع اضمحلال شوروی، مجدداً

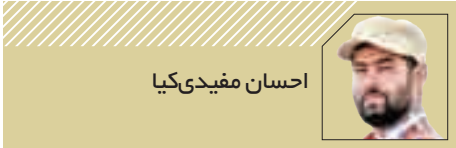


تیرداد بنکدار

معاون اول قوه مجریه در تشریح سخنانی که پیش‌تر راجع به رئیس‌جمهور و پارلمان استانی (یعنی قوای اجرایی و مقننه محلی) کرده بود، امروز هم در مقام توضیح حرفی زده که بیانگر این مهم است که درک و شناخت درستی از تمایز دو نظام سیاسی تکبافت و فدرال ندارد. وی درحالی‌که در یک نظام سیاسی تکبافت سال‌ها واجد عالی‌ترین مسئولیت اجرایی بوده است، براساس آن‌چه روز گذشته گفته بود، مشخصاً هنوز نمی‌داند که حاکمیت در این نوع نظام، یک‌پارچه بوده و غیرقابل تجزیه به اجزای محلی است؛ که بتواند قوای مستقل اجرایی و تقنینی داشته باشد. حال در مقام توضیح سخنان نادرست قبلی، سخنان نادرست دیگری هم می‌گوید: مبنی‌بر این‌که صرفاً موارد سیاسی و امنیتی و دفاعی در حیطه اختیار چیزی که دولت وفاقی ملی نامیده (که در واقع قوه اجرایی حکومت کارگزار

جایگاه پژوهش در آثار مستند با نگاهی به مستند «آذر آبادگان»

دوربین به مثابه ذره بین



احسان مفیدی‌کیا

مستند تاریخی «آذر آبادگان»
تهیه کننده:مصطفی شوقی
کارگردان و پژوهشگر و تدوینگر: حامد کلجایی
تصویر بردار: بهنام احمدخانی، اصغر نوروزی، محمد حسین صفایی
مدیر تولید:امیررضا عباس‌زاده
تهیه شده در: خانه مستند
۷۹ دقیقه
تولید: ۱۴۰۲

ژوزف استالین پس از جنگ عالم‌گیر دوم، با تمهید تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان، بنای تجزیه تکمای از ایران را گذاشت و این به طمع نفت شمال بود که از قول و قرار قبلی، مبنی بر تخلیه ایران بعد از شکست آلمان هیتلری پا پس کشید و برای داشته‌های همسایه جنوبی دندان تیز کرد. از «بحران ملی ۱۹۴۶ ایران» که بیشتر آن را به عنوان «غاثله آذربایجان» می‌شناسند، پیش از این هم منابع و مستندهایی دیدهایم اما «آذرآبادگان»، ساخته حامد کلجایی کار دیگری است. این یک فیلم‌جستار شبایسته تقدیر است که مخاطب علاقمند به مستند در آن به وضوح بر تأثیر بر سزای مسأله پژوهش در فیلم مستند و نقش محوری آن در پرداخت درست، سالم و منصفانه موضوع صحه می‌گذارد.

«آذرآبادگان» با چند پرسش اساسی درباره چگونگی و چرایی آنچه در سال‌های ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۵ در شمال غربی ایران گذشته یک پرونده قدیمی را بازخوانی می‌کند، برای این سراغ کارشناسان و اهالی تاریخ می‌رود و تمام تلاشش را می‌کند تا آرای متفاوت را تألیف کند و از

نقد مستند تاریخی «آذر آبادگان»

روایت سرگردان



میلاد امیدوار

مستند «آذرآبادگان» با مدت زمان ۷۹ دقیقه و ترکیبی از قاب‌های مصاحبه‌های منقطع کروماکی و تصاویر آرشیوی، هرچنداز مستندهای بی‌معنای تاریخی سرتر است، اما در روایت موضوع انتخایی با خلل‌های اساسی مواجه است. این مستند گاهی خط اصلی روایت یعنی مساله تشکیل فرقه در آذربایجان را رها کرده و در بخش‌های میانی و پایانی به مستندی بر اساس زندگی پیشه‌وری تقلیل یافته است.

به نظر می‌رسد دست‌اندرکاران این مستند، به جای سیری یکپارچه و خط پژوهشی منسجم، از خطی گسیخته بهره برده‌اند که به وضوح نشان‌دهنده تغییر عوامل در میانه تولید این اثر است. برخی مصاحبه‌شوندگان چون دشتیانی و مراغهای، نقش پهلوی دوم در برابر احمد قوام را اندک می‌شمارند. در عوض، تدوین‌گر بدون توجه به این تعابیر، عکس‌های این مقام را در یونیفرم نظامی به همراه روایت‌های متفاوت مددلو و میری از کشتارها عرضه کرده است. این سرگردانی حتی به استفاده از تصاویری آرشیوی از سال‌ها بعد از سقوط فرقه و در حالی که از هاری در یک مراسم در حال سخن گفتن است، منتهی شده است.

این گسیختگی روایت، به جای اینکه به عنوان روایت‌گری بی‌طرف عمل کند، به عنوان روایت‌گری منفعل به مساله پرداخته و گاهی به پیشه‌وری به عنوان سوژه نزدیک می‌شود و همزمان در صحبت‌های مددلو درباره اهمیت و توقف نقش باقروف بر او، پیشه‌وری را به حد ابوزه اثر کاهش می‌دهد. این امر بیش از هرچیز به عدم انتخاب زمان مشخص تاریخی مورد مذاقه در مستند و تغییر موضع از داور دانای کل به روایت‌گر بی‌طرف نشئت می‌گیرد.

نقد کوتاه از در پیچه‌های متفاوت:

موضوع: در زمانی که مقولات تاریخی مربوط به ایران به غلط اهمیت کمتری در بین مستندسازان دارند، پرداختن به چنین موضوعی می‌تواند امتیاز مثبتی را دریافت کند. انتخاب موضوعی همچون تشکیل فرقه در آذربایجان، نشان‌دهنده توجه به مسائل تاریخی کمتر پرداخته شده است.

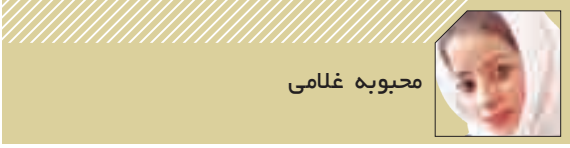
پژوهش: تصاویر آرشیوی استفاده شده کیفیت مناسبی دارند و جستجوی آرشیوهای تصویری مناسب است. اما تهیه‌کنندگان این مستند در داشتن خط روایی مستقل دچار ضعف هستند. مصاحبه‌های متعدد پژوهشگران نیز نتوانسته‌اند به خوبی در این سطر جای بگیرند، به طوری که نقش افرادی مانند تقی‌زاده، بازماندگان چپ جنگل، جهانشاهلو افشار و علا به طور کلی بسیار کم‌رنگ است.

روایت: روایت اثر نقطه اشکال بزرگی است. نگاه پژوهشگرانی مانند



میری و مددلو در برابر سیفال‌الدینی، مراغهای و دشتیانی هرگز در تدوین نمود نمی‌یابد و مخاطب ناآشنا به مساله شاید این تفاوت‌ها را متوجه نشود. استفاده از تصاویر آرشیوی به صورت مکرر و بدون ارتباط مستقیم با موضوع، خط روایی مستند را گسیخته کرده است. رودریاستی و خودسانسوری: به نظر می‌رسد تعارفاتی در گفت‌وگوی برخی افراد وجود دارد و این تعارفات سبب شده گزارش‌های آن‌ها بیشتر برای قرار از اظهار نظر قطعی و باز گذاشتن موضوع برای موضع‌گیری‌های بعدی باشد. این رودریاستی‌ها باعث کاهش قدرت مستند در ارائه یک دیدگاه مستقل و قوی شده است.

مهارت تصویری و تدوین: عدم اشراف به مادیوم تصویر به وضوح دیده می‌شود. به طور مثال، هنگامی که پژوهشگری می‌گوید بنا بر اسناد، سند مورد اشاره باید از او استعلام گرفته شود و در پس‌زمینه تصویر نمایش داده می‌شد. به جای استودیوهای کروماکی و فضای ثابت، از فضای تصویری وقاب‌بندی‌های متنوع برای پژوهشگران استفاده می‌شد. خط روایت و نحوه بر خورد با دآوری بیرونی با روایت بی‌طرف باید مشخص می‌شد. آنگاه می‌توانستیم با اثری جدی و نو در قاب و روایت و هم در محتوا و پژوهش مواجه باشیم.



محبوبه غلامی

آذربایجان که در شاهنامه به‌خاطر وزن، به‌شکل «آذرآبادگان» آمده» نزد ایرانیان دارای جایگاه بسیار ارجمندی بوده است؛ چنان‌که در شاهنامه، نمودی از «پایتخت معنوی» ایرانیان است. از این‌رو بخشی از نمادهای معنوی ایرانیان که دربرگیرنده‌ی «آتشکده آذرگشسب» و «دریاچه چیچست» می‌باشد، در آذربایجان جای دارند. این درحالی‌ست که فردوسی از بالادست ارس سخن گفته، اما «هرگز» نام آذربایجان را برای آن مناطق تماماً ایرانی به‌کار نبرده است؛ که این نشان‌دهنده آن است که سرزمین‌های آن‌سوی ارس هرگز با نام آذربایجان شناخته نمی‌شده‌اند. اکنون بر آن هستیم تا در پی این باشیم که بدانیم آیا از شهر یا روستایی از جمهوری باکو در آن‌سوی ارس هم در شاهنامه نام آمده است؟

آبرِشهر

در خوانش شاهنامه نام «آبرِشهر» به چشم ما می‌خورد. در بررسی چیستی این شهر باید گفت: در نسخه دکتر خالقی مطلق چهار بار از این شهر در پادشاهی کیخسرو یاد شده است که به شکل زیر می‌باشد: «گزین آبرشهر هفتاد مرد/ که بودند گردن‌کشان نبرد»، «گزین آبرشهر فرهاد بود/ گزو لشکر خسروآباد بود»، «گزین آبرشهر فرهاد راست/ که گویی مگر با سپهر است راست»، «گزین آبرشهر فرهاد گرد/ بخواندش؛ سپه یک‌سر او را سپرد». «ابن خردادبه یکی از شهرهای شمال غرب ایران را آبرشهر خوانده و از آن در کنار خزر و آلان و صقالیه نام برده است. افزون بر این حمدالله مستوفی در نیمه اول سده هشتم در معرفی «آران» می‌گوید: «از اقلیم پنجم است به ساحل بحر جیلان. از او تا دریای فرب دو فرسنگ بود و در اول آبرشهر می‌خواند‌اند و جای نشست فرهادبن‌گودرز بوده است.» بنابر این سخن و نیز گزارش، می‌توان دانست که آبرشهر نه‌تنها بخشی تاریخی از سرزمین ایران بوده، بلکه -بنابر اساطیر- این شهر که از آن در شاهنامه یاد شده است، شهر ساخته‌شده و نشستن‌گاه فرهاد پسر گودرز پهلوان بزرگ ایران زمین نیز بوده است.

برَدَع

از این شهر در شاهنامه به شکل بردع، بردعه، برَدَع و برَدَعه نام آمده است.این شهر واقع در شمال غرب ایران و منطقه مرتفع آلانان می‌باشد. اکنون این شهر در جمهوری باکو با همین نام بر خرابه‌های خود آرمیده است.

نام این شهر از زمان کیخسرو وارد داستان‌های شاهنامه شده و همیشه با اردبیل همراه بوده و نیز همیشه از ارکان سپاه ایران بوده است. چنان‌که برای نمونه، در بخش «جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب» و در آن هنگام که کیخسرو در حال آماده‌سازی سپاهی برای مقابله با افراسیاب تورانی می‌باشد، گودرز پهلوان را فرمانده «میسره» (جناح چپ لشکر) که سربازان برَدَع و اردبیل هستند، می‌کند: «بزرگان که از بردع و اردبیل/ به پیش جهاندار بودند خیل// سپهدار گودرز را خواستند/ چپ لشکرش را بیاراستند»، سپس چون

نام تاریخی سرزمین‌های آن‌سوی ارس در شاهنامه

آران در شاهنامه

کیخسرو وارد توران شد، برگزیدگان سپاه خود را به حضور خواست؛ که سپاهیان بردع و اردبیل، از ایشان هستند: «سپاهی که از بردع و اردبیل/ بیامد بفرمود تا خیل‌خیل// ببایند و بر پیش او بگذرند/ زَد و موند و مرزبان بشمرند»، سپس چون در پایان این جنگ، افراسیاب خود را شکست‌خورده یافته و قصد فرار کردن و پناه گرفتن در پناهگاهی را می‌کند، در غاری در نزدیکی بردع پنهان می‌شود. فردوسی بزرگ می‌سراید: «به نزدیک بردع یکی غار بود/ سرِکوه غار از جهان ناپسود// خورش بُرد و از بیم جان جای ساخت/ به غار اندرون جای بالای ساخت.»

در دوره ی تاریخی، آن‌گاه که خسروانوشیروان می‌خواهد تا جلوی خاقان شکوه خود را نشان بدهد، مرزبانان خود را فرامی‌خواند تا با شکوه فراوان به‌صف بایستند؛ که مرزبانان بردع از این دست هستند: «فرستاده بردع و هند و روم ز هر شهر یاری ز آبادوم.»

در پادشاهی هرمز نیز می‌خوانیم که بهرام چوبینه حاکم بردع و اردبیل بوده و به دستور پادشاه، از آن‌جا به پایتخت می‌آید؛ که در بیان آن آمده است:

«جهانجوی پویان ز بردع رفت

خرامان به در گه شتابید تفت. »

هَروم

هَروم شهری افسانه‌ای در شاهنامه می‌باشد که باشندگان آن همه زن هستند و هیچ‌یک از آنان شویی ندارند و چون کسی از آنان بخواهد شویی اختیار کند، از شهر بیرون رانده می‌شود. این شهر جای‌گرفته در منطقه‌ی قفقاز می‌باشد. آن‌گاه که اسکندر مقدونی در جهان‌گشایی‌های خود راهش به این شهر رسید، خواست به آن وارد شود که شاه زنان اجازه‌ی ورود به اسکندر نداد. توصیف فردوسی دانا از این شهر و برخورد اسکندر با آن نزدیکه صد بیت را دربرمی‌گیرد، که با بیت زیر می‌آغازد: «همی رفت با نامداران روم/ بدان شهر که خوانی هروم.» نظامی گنجوی که خود اهل گنجه در آذربایجان می‌باشد، در «اسکندرنامه» هروم را نام نخستین برَدَع خوانده و پادشاه آن‌را زنی بنام «نوشابه» دانسته؛ و آورده است:

«هروم‌ش لقب بُد در آغاز کار

کنون بردع‌ش خواند آموز‌کار

زنی حاکمه بود نوشابه نام

همه ساله با عشرت و نوش و جام

هزارش زن یکر در پیشگاه

به خدمت کمر بسته هر یک چه ماه.» از این‌رو «خَلَف تبریزی» در برهان قاطع (ذیل واژه) آورده است: «...بعضی گویند نام شهری است که در این زمان (سده ۱۱ هجری) بردع می‌گویندش. »

از این‌رو با قاطعیتی خلافناپذیر می‌توانیم بگوییم که سرزمین‌های آن‌سوی ارس در تمام شاهنامه – که خود منبع و میراثی بزرگ و مهم است- نقشی بسیار پررنگ دارد؛ و اسناد تاریخی نیز خود نمایان‌گر این هستند. چنان‌که تنها در یکی از آن پرشمار اسناد می‌خوانیم: «اصطخری» (قرن سوم و چهارم هجری) اران را از آذربایجان جدا می‌داند و شهرهای آن‌را چنین می‌نامد: بیلقان، وراثن، بردیج، برزنج، شماخی، شیروان، آبخاز، شابران، قبله، شکی، گنجه،شمکورا.

ماهنامه فرهنگی وطن یولی

سال نهم | شماره ۶۸ | صفحه

«**غائله‌ی آذربایجان؛ ظهور و افول فرقه دموکرات آذربایجان**» به روایت تورج اتابکی، احسان هوشمند، عباس جوادی

پروژه قومی استاکین

شوروی در اواخر اسفند و فروردین و اردیبهشت و مذاکراتی که طی چند ماه بین دولت احمد قوام و فرقه دموکرات آذربایجان روی داد نیروهای ارتش به آذربایجان بازگشتند و حاکمیت ایران اعاده شده و غائله آذربایجان در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ به پایان رسید». سپس وی افزود: «در مورد غائله فرقه دموکرات در آن یکسال و موجودیت‌شان در یکسال‌ونیم، مناقشات و قضاوت‌های مختلفی وجود دارد و ما در این نشست که به همت کانون ایران‌شناسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران برگزار شده به آن قضاوت‌ها خواهیم پرداخت... ما در تلاش هستیم بدون سوگیری، با توجه به اسناد و پژوهش‌هایی که طی دهها صورت گرفته، چشم‌اندازی نسبت به این واقعه را ارائه بدهیم».

مسکو و تهران 'مسئله آذربایجان مسئله داخلی ایران است و کسی نمی‌تواند در آن دخالت کند؛ با خروج نیروهای شوروی زیر بنای فرقه دموکرات از بین می‌رود. با این ترتیب در آخرین روزهای سالگرد ۲۱ آذر و تاسیس دولت پیشه‌وری نامهای گلابه‌آمیز از او به زبان ترکی آذری به رهبر اتحاد جماهیر شوروی داده می‌شود».

داود دشتیانی به‌عنوان دبیر نشست گفت: «پیشچیدگی خاصی در دهه ۲۰ و در آن ۵ سال دوران اشغال ایران وجود داشت؛ و نقشی که رجال ایران ایفا کردند باعث شد ایران بتواند از ماجرای غائله آذربایجان بسلامت عبور کند. از طرفی، بحث نیروهای سه‌گانه، نیروهای اشغال‌گر را ملزم کرده بود ۶ ماه پس‌از پایان جنگ، ایران را ترک کنند. اما کشورهای اروپایی شرقی از چنین دستاویز حقوقی‌ای محروم بودند و همین هم به استالین کمک کرد که در اروپای شرقی حضور خود را تمدید کند و بر آن‌ها تاثیر بگذارد. دیگری نقش دکتر مصدق در تصویب قانون ممنوعیت مذاکره برای اعطای امتیاز به کشورهای بیگانه تا زمانی که نیروهای اشغال‌گر در کشور هستند، دستاویزی برای این بود که احمد قوام در شوروی اعلام کند من تا زمانی که شما نیروهای‌تان را خارج نکنید، امکان مذاکره در بحث نفت شمال را ندارم. نقش تقی‌زاده در لندن نکته مغفولی‌ست که باید بیشتر به آن پرداخته شود. شکایت ایران از شوروی، نخستین پرونده‌ای است که در شورای امنیت سازمان ملل مطرح می‌شود. در آن زمان هنوز شورای امنیت ترتیبات داخلی و آیین‌نامه‌های خود را مصوب نکرده؛ بنابراین قطع‌نامه‌های شماره ۲، شماره ۵ و شماره ۷ مربوط به شکایت ایران از شوروی است. قطعنامه شماره ۱ مربوط به ترتیبات داخلی شورای امنیت و تشکیل نیروهای نظامی برای نیروهای حافظ صلح است و اینم برگ پرداخت نشده از ماجرای آذربایجان است که به نظر من جادارد پژوهش‌گران به آن بپردازند».

سپس دشتیانی از تورج اتابکی دعوت کردند تا اگر نکته‌ای درباره سخنان هوشمند و جوادی دارند بگویند؛ و نیز افروند یکی از مخاطبان پرسیده‌اند آیا بحث ناسیونالیسم آذربایجانی که قرار بود توسط شوروی مطرح شود با آرمان‌های کمونیستی و سوسیالیستی شوروی در تضاد نبود؟
ایا چنین تضادی مطرح هست؟ به شکل دیگری هم مطرح می‌کنند که در دهه‌های اخیر که بحث پان‌ترکیسم مطرح می‌شود، در یک اشتباه مصطلح، پیشه‌وری به‌عنوان یک چهره پان‌ترک شناخته می‌شود؛بفرمایید تفاوت‌های فرقه آذربایجان با پان‌ترکیسم چیست؟ دیگری پرسیده‌اند نقش آمریکا در خروج شوروی چه بود؟

تورج اتابکی درباره پرسش ماقبل آخر سخن خود را آغازیده و گفت: «فته می‌شود ایرانیان قفقاز به بالشویک‌ها تعلق خاطر داشتند؛ اما کارنامه ایشان را که باز می‌کنیم تنوع و تکثر آرا را می‌شود دید. گروهی خود را بالشویک می‌دانستند، گروهی دیگر سوسیال‌دموکرات می‌دانستند و ایشان بین خودشان و کمونیسم بالشویکی فاصله ایجاد می‌کردند. این پیشچیدگی درباره شخصیت پیشه‌وری هم مطرح است او کسی است که لباس سوسیال‌دموکرات به تن داشت و روزنامه‌ای به نام «آذربایجان جزء لاینفک ایران» داشت. سپس که عضو حزب کمونیست می‌شود جهان را از منظر انترناسیونالیسم سوم می‌بیند. اشاراتی هست درباره این‌که پیشه‌وری در حقیقت چندان هم از کارنامه اتحاد جماهیر شوروی راضی نبود حتی جایی گفته خدا پدر رضا شاه را بیامزد که در بین دو جنگ ما را دستگیر کرد و به زندان انداخت، وگرنه اگر ما آن زمان در اتحاد جماهیر شوروی بودیم مشمول تصفیه‌های استالینی شده بودیم و مثل باقی رهبران حزب کمونیست ایران از میان رفته بودیم» در واقع پیشه‌وری پس‌از آن‌که استوارناملش در مجلس پذیرفته نمی‌شود به تبریز می‌رود و به صلاح‌دید اتحاد جماهیر شوروی فرقه دموکرات آذربایجان را پایه می‌گذارد، این پیشه‌وری با آن‌که پیش‌تر بود متفاوت می‌شود. باید توجه کنیم اشتباه است که داستان فرقه دموکرات آذربایجان را از سال ۱۳۲۴ دنبال کنیم، رفتار شوروی پیشینه‌ای دارد من سندی یافته‌ام که اکنون در پژوهشکده تاریخ بین‌الملل رفته بودیم» در واقع پیشه‌وری پس‌از آن‌که استوارناملش در مجلس پذیرفته نمی‌شود به تبریز می‌رود و به صلاح‌دید اتحاد جماهیر شوروی فرقه دموکرات آذربایجان را پایه می‌گذارد، این پیشه‌وری با آن‌که پیش‌تر بود متفاوت می‌شود. باید توجه کنیم اشتباه است که داستان فرقه دموکرات آذربایجان را از سال ۱۳۲۴ دنبال کنیم، رفتار شوروی پیشینه‌ای دارد من سندی یافته‌ام که اکنون در پژوهشکده تاریخ بین‌الملل نگهداری می‌شود و بنا بر آن اتحاد جماهیر شوروی جنگ جهانی دوم را محتمل می‌دانسته و خودش را برای اشغال ایران و دریای کل‌بین و برنامه برای آذربایجان از پیش آماده کرده بود. یعنی پیش‌ازاین‌که نیروهای اتحاد جماهیر شوروی وارد ایران شوند، ملیشیا ی اتحاد جماهیر شوروی وارد ایران شده بودند».

داود دشتیانی سوال یکی از دوستان را مطرح کرد که «آیا پیش‌از جریان خودمختاری و حکومت یکساله آذربایجان، منطقه تحت فشار حکومت مرکزی نبوده؟ منظورشان این است که آیا ظرفیتی برای غائله وجود داشته است؟»

ادامه در صفحه ۷



از قبل در مورد ایران داشتند؛ و حزب توده». وی در رابطه با ارتباط حزب توده افزود: «بنیاد صدای اقلیتی از حزب توده اداره کنند، سرریز بحث‌هایشان به درون جامعه ایران نفوذ کرد. به‌خصوص که صدها هزار نفر از هم‌وطنان ما به‌خصوص آذربایجانی‌ها از سال ۱۸۹۰ به بعد و پس از کشف صنایع نفتی، به قفقاز رفته و در آن‌جا با کم‌ترین رعایت حقوق مادی و انسانی زندگی می‌کردند.

پس شرایط آن‌ها و نزدیکی‌شان به فضای مارکسیست‌لنینیستی باعث شد که ایده آن‌ها به ادبیات این‌ها -که پیشه‌وری هم یکی از آن‌هاست نفوذ کند و به تدریج با دو شاخصه تعارض و تضاد طبقاتی و نیز مسئله ملی (به قول مارکسیست‌ها) از دیدگاه مارکسیستی، وارد ادبیات این جماعت کمونیست بشود. یعنی مارکسیست‌ها همواره در داخل کشور برخلاف مارکسیست‌های اروپایی بحث مارکسیستی را به مسئله طبقاتی و مسئله اقوام نزدیک می‌کردند. بحث سیاسی و فکری به‌علاوه ضمیمه‌های اجتماعی، پس‌از ظهور رضا شاه، جامعه را به شکلی اداره کرد که می‌بینیم علی‌رغم دستاوردهای بزرگ و نوسازی‌ها، در شهریور ۱۳۲۰ به کشوری اشغال‌شده تبدیل شد. زمانی‌که ایران اشغال شد ما شاهد هستیم که در همان ماه‌های اول پیمان اتحاد سه‌گانه‌ای ارائه می‌شود که فروغی آن را به

مجلس سیزدهم می‌برد و برای آن در جلسات ۶ و ۷ جلسات ۱۴ و ۱۵ مجلس دو شور برگزار می‌کنند. برخی انتقاد کردند اما پیمان سه‌گانه بین ایران انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی انجام شد. باید دید این پیمان چگونه می‌تواند به‌عنوان یک زمینه حقوقی در اختیار دولت ایران قرار بگیرد؟ همین پیمان دستاویز حقوقی ایران در سازمان ملل می‌شود: حسین علا، تقی‌زاده و قوام هم بازی خود را انجام می‌دهند. آمدن جورج آلن به‌عنوان سفیر کبیر به ایران در اوایل اردیبهشت ۱۳۲۵ در مبنای رویکرد دولت ایالات متحده آمریکا در مجاری غائله آذربایجان است. ایفای نقش او فراتر از اختیاراتش بود و از طرف خودش تلاش می‌کند که به دولت ایران کمک کند تا بتوانند به این کارزار غلبه پیدا کنند و سیاست‌هایشان را پیش ببرند. بنابراین در کنار نام قوام، تقی‌زاده و علا، نام جورج آلن هم باید مورد توجه قرار بگیرد. ضلع دیگر این موضوع شخص محمدرضا شاه است تا سال ۱۳۵۷ بنا بر نگاه عمومی همه چیز از اراده ذات ملوکانه او سرچشمه می‌گرفت و مقاومت او بود که غائله را تمام کرد اما از سال ۱۳۵۷ در مخالفت با آن در یک رویکرد ایدئولوژیک می‌بینیم که نقش شاه به هیچ انگاشته می‌شود». وی در پایان سخن با اشاره به این‌که بررسی اسناد شوروی سخت و غیر ممکن به‌نظر می‌رسد، توصیه به دیدن اسناد کشور خودمان کرده و گفت: «اسناد مطبوعاتی به ما روزنه‌هایی از فضای آن دوره را نشان می‌دهند. در این زمینه‌ها تنها به عوامل داخلی نباید متمرکز شد، بازی در آن دوره بسیار فراتر از تحمل ما و در ابعاد بین‌المللی بود». سپس در بیان چگونگی رخدادها گفت: «جنگ جهانی دوم، ظهور آلمان‌ها، تقویت اتحاد جماهیر شوروی توسط انگلیس و ایالات متحده آمریکا و برنامه‌هایی که اتحاد جماهیر شوروی

لنین و سوسیال دموکرات‌های روسیه انجام می‌شد، برای این‌که بتوانند سرزمینی که بعدا شوروی نامیده می‌شد را اداره کنند، سرریز بحث‌هایشان به درون جامعه ایران نفوذ کرد. به‌خصوص که صدها هزار نفر از هم‌وطنان ما به‌خصوص آذربایجانی‌ها از سال ۱۸۹۰ به بعد و پس از کشف صنایع نفتی، به قفقاز رفته و در آن‌جا با کم‌ترین رعایت حقوق مادی و انسانی زندگی می‌کردند.

پس شرایط آن‌ها و نزدیکی‌شان به فضای مارکسیست‌لنینیستی باعث شد که ایده آن‌ها به ادبیات این‌ها -که پیشه‌وری هم یکی از آن‌هاست نفوذ کند و به تدریج با دو شاخصه تعارض و تضاد طبقاتی و نیز مسئله ملی (به قول مارکسیست‌ها) از دیدگاه مارکسیستی، وارد ادبیات این جماعت کمونیست بشود. یعنی مارکسیست‌ها همواره در داخل کشور برخلاف مارکسیست‌های اروپایی بحث مارکسیستی را به مسئله طبقاتی و مسئله اقوام نزدیک می‌کردند. بحث سیاسی و فکری به‌علاوه ضمیمه‌های اجتماعی، پس‌از ظهور رضا شاه، جامعه را به شکلی اداره کرد که می‌بینیم علی‌رغم دستاوردهای بزرگ و نوسازی‌ها، در شهریور ۱۳۲۰ به کشوری اشغال‌شده تبدیل شد. زمانی‌که ایران اشغال شد ما شاهد هستیم که در همان ماه‌های اول پیمان اتحاد سه‌گانه‌ای ارائه می‌شود که فروغی آن را به مجلس سیزدهم می‌برد و برای آن در جلسات ۶ و ۷ جلسات ۱۵ و ۱۴ مجلس دو شور برگزار می‌کنند. برخی انتقاد کردند اما پیمان سه‌گانه بین ایران انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی انجام شد. باید دید این پیمان چگونه می‌تواند به‌عنوان یک زمینه حقوقی در اختیار دولت ایران قرار بگیرد؟ همین پیمان دستاویز حقوقی ایران در سازمان ملل می‌شود: حسین علا، تقی‌زاده و قوام هم بازی خود را انجام می‌دهند. آمدن جورج آلن به‌عنوان سفیر کبیر به ایران در اوایل اردیبهشت ۱۳۲۵ در مبنای رویکرد دولت ایالات متحده آمریکا در مجاری غائله آذربایجان است. ایفای نقش او فراتر از اختیاراتش بود و از طرف خودش تلاش می‌کند که به دولت ایران کمک کند تا بتوانند به این کارزار غلبه پیدا کنند و سیاست‌هایشان را پیش ببرند. بنابراین در کنار نام قوام، تقی‌زاده و علا، نام جورج آلن هم باید مورد توجه قرار بگیرد. ضلع دیگر این موضوع شخص محمدرضا شاه است تا سال ۱۳۵۷ بنا بر نگاه عمومی همه چیز از اراده ذات ملوکانه او سرچشمه می‌گرفت و مقاومت او بود که غائله را تمام کرد اما از سال ۱۳۵۷ در مخالفت با آن در یک رویکرد ایدئولوژیک می‌بینیم که نقش شاه به هیچ انگاشته می‌شود». وی در پایان سخن با اشاره به این‌که بررسی اسناد شوروی سخت و غیر ممکن به‌نظر می‌رسد، توصیه به دیدن اسناد کشور خودمان کرده و گفت: «اسناد مطبوعاتی به ما روزنه‌هایی از فضای آن دوره را نشان می‌دهند. در این زمینه‌ها تنها به عوامل داخلی نباید متمرکز شد، بازی در آن دوره بسیار فراتر از تحمل ما و در ابعاد بین‌المللی بود». سپس در بیان چگونگی رخدادها گفت: «جنگ جهانی دوم، ظهور آلمان‌ها، تقویت اتحاد جماهیر شوروی توسط انگلیس و ایالات متحده آمریکا و برنامه‌هایی که اتحاد جماهیر شوروی

تخصصی نشست با سخنرانی تورج اتابکی آغاز شد. داود دشتیانی دبیر نشست، با درود به میهمانان برنامه عباس جوادی، تورج اتابکی و احسان هوشمند، و نیز کسانی که از طریق فضای مجازی در حال تماشای نشست بودند یا افرادی که سپس‌تر فایل را می‌شنیدند صحبت خود را آغاز کرده و جهت شناخت همگان نسبت به موضوع نشست گفت: «از شهریور ۱۳۲۴ فرقه دموکرات آذربایجان اعلام موجودیت کرده و در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ اعلام تشکیل حکومت خودمختار به مرکزیت تبریز کرد؛ که از حمایت اتحاد جماهیر شوروی برخوردار بوده و درعین‌حال به یک مناقشه بین‌المللی تبدیل شده و با مخالفت سایر اعضای شورای امنیت و بخش بزرگی از جامعه جهانی روبه‌رو شده و بالاخره با خروج نیروهای

تورج اتابکی به‌عنوان اولین سخن‌ران سخن خود را آغازیده و گفت: «این ماهی که هستیم من ۳۵ سال است که رساله دکترای خود در زمینه فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان را ارائه دادم. ابتدا قرار بود درباره ایرانیان مهاجر در اتحاد جماهیر شوروی و سرنوشت شوم آن‌ها در آن روزگار پر ایدار استالینی تحقیق کنم اما اجازه ندادند که به شوروی بروم، بنابراین به پیشنهاد زنده‌یاد خسرو شاکری این موضوع را انتخاب کردم. من در موضوع اولین خودم دوست داشتم نگاه تاریخ از پایین و تاریخ اجتماعی داشته و بود و باش ایرانی‌ها را بررسی کنم اما سپس قرار شد با فرقه‌ای‌هایی که زنده بودند صحبت کنم و تاریخ شفاهی که بخشی از نحلله‌های تاریخ اجتماعی هست را پیگیری کنم؛که این کار را کردم و مورد پسند استادم پرواند ابراهامیان قرار گرفت. البته در همان بین در موضوع اول خودم هم مخفیانه پژوهش کردم که حاصل آن کتاب «فتادگان در گردباد» شد. من پیش از اینکه بروم آرشیوها را ببینم و با بازمانده‌ها در جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی دیدار داشته باشم، چون به پژوهش‌های انجام شده نگاه کردم آن‌ها را بسیار پوچ یافتم و بین دوگانه ایزد و اهریمن قرار گرفتم. این‌جا از یک طرف بی‌وطن‌های خائنی که سفسطه جداسری داشتند و از طرف دیگر هم نیت پاک اقدس ملوکانه وجود داشت که می‌خواست ایران را پس بگیرد. بعد همین دو رویه تکرار می‌شد و دیگر چیزی نبود و کسی بررسی نکرده بود که آخر زمینه‌های لازم چه بود؟ روابط بین‌الملل در جامعه‌شناسی تاریخی ما چگونه بود؟ چرا این روابط شکل گرفت؟ واکنش مردم نسبت به این ماجرا چه بود؟ در آن یکسال بود و باش مردم چگونه بود؟ آیا قبول کردند یا مخالفت کردند؟ اگر قبول کردند چگونه بود؟ اگر مخالفت کردند از چه دست بود؟ اهل شرعت در این زمان چه می‌کردند؟

باید توجه داشت که شوروی و بریتانیا ایران را اشغال کرده بودند و دولت ایران گمان می‌کرد که الان فرصت مناسبی برای تهدید موقعیت بریتانیا دارد، بنابراین تصمیم گرفت امتیاز نفت را به شرکت‌های غیربریتانیایی بدهد، روسیه ادعای نفت شمال ایران را داشت و حزب توده را با شعار ملی کردن نفت جنوب به‌جای نفت سراسری به خیابان‌ها فرستاد. سپس برای تهدید ایران تلاش می‌کنند کار کاتی در آذربایجان انجام بدهند که مغز متفکر آن ایل‌جعفر باقراف است. البته کسان دیگر هم در کرملین بودند که پیوند نزدیک با پیشه‌وری داشتند سپس با تشکیل فرقه دموکرات اجازه ورود به ارتش ایران نمی‌دهند و بعد هم که خودشان از بین می‌روند چون به ضروری اعتراض می‌کنند پاسخ می‌شوند که سنی گیتزن، سن دیر گد، ما باید ببینیم وضعیت جامعه ایران در آن برهه زمانی چگونه بود؟ ایران اشغال شده چگونه جامعه‌ای بود؟ آیا گروه‌ها یا طبقات اجتماعی به یکسان از حضور فرقه دموکرات آذربایجان در خاک ایران دفاع کردند؟ آیا واحدهای تولیدی هر- چند کوچک- از حکومت جدید دفاع کردند؟ آیا برای تغییر وضعیت تلاش کردند؟ زیرا ما می‌بینیم پیش‌از این‌که فرقه دموکرات اعلام موجودیت کند اتحادیه‌های کارگری مستقل در تبریز بود؛ مانند یوسف افتخاری، رحیم همداد و علی امید،که فرقه دموکرات آذربایجان این‌ها را بخاطر تلاش‌شان برای سامان دادن به اتحادیه‌های کارگری از آذربایجان بیرون کرد! باید دید آن‌ها چه نگاهی به فرقه داشتند؟ روایت کلائی که ما در زمان جنگ داشتیم یک روایت کمونیستی بود که می‌خواهند تبریز را جدا کنند برای اتصال په آذربایجان شوروی به شوروی داده بود که اگر ایران آن اصلاحتی مارکسیست‌لنینیست‌هایی که اعتقادی به فرقه داشتند هم با آن مخالفت کردند. ما این‌جا یک تکسویفنگری را می‌بینیم. یعنی وقتی که می‌خواستیم فرقه را تشکیل بدهند و حکومت خودمختار تشکیل بدهند، کسانی که مخالف حزب انحلال توده بودند چه کردند؟ چرا آن‌ها در روایت‌سازی تاریخی فراموش می‌کنیم؟ از آن‌رو روایت‌سازی‌هایی که بنابراین ترومن اولتیماتومی به شوروی داده بود که اگر ایران را تخلیه نکنی با تو مقابل خواهد کرد! این روایت چنان است که انگار اصلا قوام‌السلطنه‌ای نبوده و فقط اراده اقدس ملوکانه بوده است. من وقتی به شوروی رفتم هنوز فرو نپاشیده بود اما کم‌کم آرشیوها باز بود و بنابراین تحقیق کردم در آن‌جا دیدم که چه روایت‌هایی از زندگی مردم به قلم خفیه‌نویس‌ها وجود دارد، خیلی از مردم حمایت نکردند اما همه هم مقابله نکردند. بعد از فروپاشی شوروی اتحاد جماهیر شوروی روایت‌های ناسیونالیستی رادیکالی به‌وجود آمده و سپس روایت تازم‌ای با چاشنی آئینی و دینی به‌وجود آمد». ایشان در پایان سخن افزود: «در تمام بررسی‌های آن زمان من تنها موضع و اشاره درست را از دکتر محمد مصدق دیدم که گفته‌اند: من عرض

تورج اتابکی به‌عنوان اولین سخن‌ران سخن خود را آغازیده و گفت: «این ماهی که هستیم من ۳۵ سال است که رساله دکترای خود در زمینه فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان را ارائه دادم. ابتدا قرار بود درباره ایرانیان مهاجر در اتحاد جماهیر شوروی و سرنوشت شوم آن‌ها در آن روزگار پر ایدار استالینی تحقیق کنم اما اجازه ندادند که به شوروی بروم، بنابراین به پیشنهاد زنده‌یاد خسرو شاکری این موضوع را انتخاب کردم. من در موضوع اولین خودم دوست داشتم نگاه تاریخ از پایین و تاریخ اجتماعی داشته و بود و باش ایرانی‌ها را بررسی کنم اما سپس قرار شد با فرقه‌ای‌هایی که زنده بودند صحبت کنم و تاریخ شفاهی که بخشی از نحلله‌های تاریخ اجتماعی هست را پیگیری کنم؛که این کار را کردم و مورد پسند استادم پرواند ابراهامیان قرار گرفت. البته در همان بین در موضوع اول خودم هم مخفیانه پژوهش کردم که حاصل آن کتاب «فتادگان در گردباد» شد. من پیش از اینکه بروم آرشیوها را ببینم و با بازمانده‌ها در جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی دیدار داشته باشم، چون به پژوهش‌های انجام شده نگاه کردم آن‌ها را بسیار پوچ یافتم و بین دوگانه ایزد و اهریمن قرار گرفتم. این‌جا از یک طرف بی‌وطن‌های خائنی که سفسطه جداسری داشتند و از طرف دیگر هم نیت پاک اقدس ملوکانه وجود داشت که می‌خواست ایران را پس بگیرد. بعد همین دو رویه تکرار می‌شد و دیگر چیزی نبود و کسی بررسی نکرده بود که آخر زمینه‌های لازم چه بود؟ روابط بین‌الملل در جامعه‌شناسی تاریخی ما چگونه بود؟ چرا این روابط شکل گرفت؟ واکنش مردم نسبت به این ماجرا چه بود؟ در آن یکسال بود و باش مردم چگونه بود؟ آیا قبول کردند یا مخالفت کردند؟ اگر قبول کردند چگونه بود؟ اگر مخالفت کردند از چه دست بود؟ اهل شرعت در این زمان چه می‌کردند؟

باید توجه داشت که شوروی و بریتانیا ایران را اشغال کرده بودند و دولت ایران گمان می‌کرد که الان فرصت مناسبی برای تهدید موقعیت بریتانیا دارد، بنابراین تصمیم گرفت امتیاز نفت را به شرکت‌های غیربریتانیایی بدهد، روسیه ادعای نفت شمال ایران را داشت و حزب توده را با شعار ملی کردن نفت جنوب به‌جای نفت سراسری به خیابان‌ها فرستاد. سپس برای تهدید ایران تلاش می‌کنند کار کاتی در آذربایجان انجام بدهند که مغز متفکر آن ایل‌جعفر باقراف است. البته کسان دیگر هم در کرملین بودند که پیوند نزدیک با پیشه‌وری داشتند سپس با تشکیل فرقه دموکرات اجازه ورود به ارتش ایران نمی‌دهند و بعد هم که خودشان از بین می‌روند چون به ضروری اعتراض می‌کنند پاسخ می‌شوند که سنی گیتزن، سن دیر گد، ما باید ببینیم وضعیت جامعه ایران در آن برهه زمانی چگونه بود؟ ایران اشغال شده چگونه جامعه‌ای بود؟ آیا گروه‌ها یا طبقات اجتماعی به یکسان از حضور فرقه دموکرات آذربایجان در خاک ایران دفاع کردند؟ آیا واحدهای تولیدی هر- چند کوچک- از حکومت جدید دفاع کردند؟ آیا برای تغییر وضعیت تلاش کردند؟ زیرا ما می‌بینیم پیش‌از این‌که فرقه دموکرات اعلام موجودیت کند اتحادیه‌های کارگری مستقل در تبریز بود؛ مانند یوسف افتخاری، رحیم همداد و علی امید،که فرقه دموکرات آذربایجان این‌ها را بخاطر تلاش‌شان برای سامان دادن به اتحادیه‌های کارگری از آذربایجان بیرون کرد! باید دید آن‌ها چه نگاهی به فرقه داشتند؟ روایت کلائی که ما در زمان جنگ داشتیم یک روایت کمونیستی بود که می‌خواهند تبریز را جدا کنند برای اتصال په آذربایجان شوروی به شوروی داده بود که اگر ایران آن اصلاحتی مارکسیست‌لنینیست‌هایی که اعتقادی به فرقه داشتند هم با آن مخالفت کردند. ما این‌جا یک تکسویفنگری را می‌بینیم. یعنی وقتی که می‌خواستیم فرقه را تشکیل بدهند و حکومت خودمختار تشکیل بدهند، کسانی که مخالف حزب انحلال توده بودند چه کردند؟ چرا آن‌ها در روایت‌سازی تاریخی فراموش می‌کنیم؟ از آن‌رو روایت‌سازی‌هایی که بنابراین ترومن اولتیماتومی به شوروی داده بود که اگر ایران را تخلیه نکنی با تو مقابل خواهد کرد! این روایت چنان است که انگار اصلا قوام‌السلطنه‌ای نبوده و فقط اراده اقدس ملوکانه بوده است. من وقتی به شوروی رفتم هنوز فرو نپاشیده بود اما کم‌کم آرشیوها باز بود و بنابراین تحقیق کردم در آن‌جا دیدم که چه روایت‌هایی از زندگی مردم به قلم خفیه‌نویس‌ها وجود دارد، خیلی از مردم حمایت نکردند اما همه هم مقابله نکردند. بعد از فروپاشی شوروی اتحاد جماهیر شوروی روایت‌های ناسیونالیستی رادیکالی به‌وجود آمده و سپس روایت تازم‌ای با چاشنی آئینی و دینی به‌وجود آمد». ایشان در پایان سخن افزود: «در تمام بررسی‌های آن زمان من تنها موضع و اشاره درست را از دکتر محمد مصدق دیدم که گفته‌اند: من عرض

آرنولد توین‌بی برگردان به فارسی از ترکی استانبولی: وطن‌یولی

گزارش با عنوان «جنبش پان‌تورانیستی» نوشته آرنولد توین‌بی مورخ و پژوهشگر معروف بریتانیایی متن مهمی درباره شناخت پان‌تورانیسم در زمان پیدایش آن است. اگرچه این گزارش در سال ۱۹۱۷ نوشته شده است، اما سرنخ‌هایی در مورد آینده احتمالی خاورمیانه و آسیای مرکزی امروزی دارد. این گزارش نشان می‌دهد که چگونه پان‌ترکیسم ریشه‌های غیرترکی دارد و توسط دو یهودی به نام‌های وامبری و کوهن پایه‌گذاری می‌شود و جنبش ضدروسی مجارها نقش اصلی را در ظهور آن دارد. البته توین‌بی با سیاست مخفی بریتانیا در همان زمان برای پیدایش این ایده اطلاع ندارد و یا آگاهانه به آن اشاره نمی‌کند. اما درعین‌حال ابایی از تحریف واقعیت برای توجیه پان‌ترکیسم ندارد: زمانی که می‌گوید همه لهجه‌های زبان ترکی همدیگر را می‌فهمند و این عامل پیوند آن‌هاست درحالی‌که در واقعیت این چنین نیست. اما درعین‌حال تصنعی و زایده دخالت و ایده‌پردازی اروپایی بودن آن را انکار نمی‌کند بلکه آن‌را به‌وضوح بیان می‌کند. توین‌بی براساس گزارش منابع پان‌تورانیستی عثمانی اعلام می‌کند که جمعیت ترک‌زبان ایران از همراهی و همذات‌پنداری با ایده‌های پانترکیستی‌به‌دوراست.

می‌توان گفت که آرنولد جوزف توین‌بی یکی از معدود نام‌هایی است که استراتژی خاورمیانه انگلستان را در طول جنگ جهانی اول و پس‌از آن تعیین کرد. به‌ویژه، گزارش‌ها و پیشنهادهای سیاستی که وی از طرف دفتر اطلاعات وزارت امور خارجه نوشت، بر وزرای امور خارجه آن دوره، آ.جیمز بالفور و لرد کرزن، تأثیر گذاشت. این گزارش با عنوان «جنبش پان‌تورانیستی» پس‌از انقلاب بلشویکی نوشته شد. این گزارش که به سبک یک مقاله دانشگاهی نوشته شده است، هم با اطلاعات و هم با پیشنهادهاتی که ارائه می‌دهد، از ابتدا تا انتها توجهات را به خود جلب می‌کند. این گزارش

منشأ نام «پان‌تورانیسم»

توران یک کلمه فارسی است. در شعر پارسی قرون وسطی، این واژه برای استپ‌ها و بیابان‌های آسیای میانه به‌کار می‌رود، برخلاف تمدن مستقری که به نام ایران یا پارس تأسیس شده است. «قوم تورانی» عشایری (از زبان‌ها و نژادهای مختلف) هستند که از شمال شرق آمده و دائماً به ایران حمله می‌کردند تااین‌که روسیه در نیم‌قرن

پیش به آسیای مر کزی نظم بخشیید. فیلسوفان اروپایی قرن نوزدهم استدلال کردند که این کلمه که ساختاری چسبیده دارد، بر خلاف خانواده هند و اروپایی، متعلق به شمال شرق اروپا و آسیا است. این یک دوره واقعا منفی بود – وضعیت نامشخص برای مخاطبان کشف نشده است. اولین تحقیق جدی در مورد «تورانیسم» توسط مجارها انجام شد که به یکی از زبان‌های از خانواده اوگریک‌فئالندی صحبت می‌کردند و همیشه احساس می‌کردند از لاتین، اسلاو و ژرمنی جدا هستند. یک راهب مجارستانی قرون وسطایی برای کشف خویشاوندان گمشده خود و جست‌وجوی باشقیرها به شرق رفت. گفته می‌شود در جریان جنگ کنونی آجتگ جهانی اول] اساتید مجارستانی در میان اسیران روسی تبلیغ می‌کردند که قبایل فنلاند شرقی برادران آن‌ها و بوداپست وطن فرهنگی آن‌هاست.

پان‌تورانیسم مجارستانی به‌دنبال ظهور پان‌اسلاویسم روسی بود. زمانی که روس‌ها به یاد خویشاوندی خود با اسلاوهای بالکان افتادند و این جنبش شکل سیاسی پیدا کرد، مجارها به‌دنبال متحدان ضد اسلاو، «تورانیست» شدند و طبیعتاً به ترک‌ها فکر کردند. وامبری محقق معروف مجارستانی تحت تأثیر این تفکر تورانیستی در میان ترک‌زبانان آسیای مرکزی تحقیقاتی انجام داد. اما مجارها توجه خود را بیشتر به امپراتوری عثمانی معطوف کردند. هنگامی که جنگ استقلال مجارستان توسط ارتش‌های اتریش و روسیه در سال ۱۸۴۸ سرکوب شد، بسیاری از پناهندگان مجارستانی توانستند در استانبول پناه بگیرند. در سال ۱۸۶۷، این پناهندگان به مجارستان بازگشتند و به نیرویی دوگانه در دولت جدید سلطنتی تبدیل شدند. در جریان قیام‌های بالکان در سال‌های ۱۸۷۵–۱۸۷۸، مجارها به‌شدت طرفدار عثمانی بودند و هیئت دانشجویی مجارستانی در طول جنگ صرب و ترکیه شمشیری به‌نشانه افتخار به سلطان اهدا کردند.

نزدیکی مجارستان و عثمانی نژادی نبود، بلکه سیاسی بود. این به‌دلیل آگاهی مشترک از «تورانیسم» نبود، بلکه به‌دلیل خصومت مشترک با دولت‌های اسلاو بود. همین انگیزه سیاسی در مردم بلغارستان دیده می‌شود که در نتیجه ورود دولت بلغارستان به جنگ علیه صرب‌ها



پس‌از تبیین منشأ جنبش تورانیستی، رویکرد مجارها به جنبش، نسبت دادن ارزش سیاسی ترک‌ها به ناسیونالیسم و به قدرت رسیدن آن‌ها، امکان دستیابی به هدف اتحاد همه ترکان تحت پرچم عثمانی به‌عنوان اتحادیه تورانیستی و آسیب‌هایی که در صورت تحقق وارد می‌کند با دقت فراوان مورد بررسی قرار گرفته است. توین‌بی در این گزارش «ترکان آسیای مرکزی را به‌عنوان عشایری که دائماً به ایران حمله کردند» توصیف می‌کند و همچنین می‌نویسد که «بهترین مالیات‌دهندگان امپراتوری عثمانی رعایای مسیحی بودند، کسانی که ارتش آن را حفظ کردند نوکیشان مسیحی بودند و وفادار ترین حامیان آن آلبانیایی‌ها و اسلاو‌هایی بودند که مذهب خود را تغییر داده بودند». یافته‌های توین‌بی درباره کمیته اتحاد و ترقی قابل توجه است: توین‌بی بیان می‌کند که «بین ناسیونالیسم ترک و درک اتحادیه‌گرایان از ناسیونالیسم تفاوت وجود دارد و برای اتحادیه‌گرایان، بقای امپراتوری عثمانی همیشه بر ناسیونالیسم ترک مقدم است.» وی در این خصوص خاطر نشان کرد: «اگر برای بقای دولت لازم باشد، ایده اتحاد اسلامی را فدای ناسیونالیسم ترک نخواهند کرد.» توین‌بی حضور کردها و ارمنی‌ها را به‌عنوان عاملی برای قطع ارتباط ترک‌ها با خاورمیانه و قفقاز معرفی می‌کند. از این‌رو، فرصت سیاسی تورانیستی که اتحادیه ترکی را هدف خود قرار داده بود و کارت سیاسی اسلام‌گرایان که اتحاد اسلامی را هدف خود قرار داده بود، برای تحقق با موانع جدی روبه‌رو می‌داند. توین‌بی نشان می‌دهد که پس‌از آوریل ۱۹۱۵، کشتار کاروان‌های ارمنی در جریان تبعید توسط عثمانی توسط گروه‌های کرد انجام شد که از حمایت جانی‌تکران آزاد شده برخوردار بودند و ژاندارمری عثمانی چشمان‌شان را بر این جنایت بسته بودند، اما همه کردها در کنار دولت نبودند. برای مثال، کردهای کیلیکیه،مانندبقیه جمعیت مسلمان،نگرش صدارمنی را رد کردند، و کردها یا قبایل به اصطلاح کرد در ارتفاعات درسیم، پناهگاهی برای پناهندگان ارمنی از هارپوت و جاهای دیگر فراهم کردند. احساس استقلال کردها با قانون سربازی اجباری عثمانی ناکام شد. میزان فراریان کرد در ارتش عثمانی بسیار بیشتر از ارمنیان بود. تعداد زیادی از قبایل درسیمی به‌طور جمعی از ارائه نیرو خودداری کردند و مقامات نظامی عثمانی در اعزام نیروهای تنبیهی علیه آن‌ها ناکام ماندند.

است، زبان‌های مختلف اسلاوی توسط دیگران قابل درک نیست. بنابراین، طبیعی است که وقتی ترک‌های عثمانی از لحاظ زبانی به ملیت خود آگاهی پیدا کنند، از شباهت‌های بین خود و سایر ترک‌زبانان آگاه شوند. درست همان‌طور که جمعیت مجزای اسلاوی بیداری ملی خود را حول ایده مشترک پان‌اسلاویستی تجربه کردند.بنابراین پان‌تورانیسم یک جنبش پان‌ترکیستی با ریشه ترک عثمانی است. این بخشی از ناسیونالیسم ترک عثمانی است و فقط در رابطه با آن قابل درک است.

ناسیونالیسم ترک در امپراتوری عثمانی

مانند کلمه پان‌تورانیسم، آگاهی ناسیونالیسم از اروپا به عثمانی‌ها رسید. امپراتوری عثمانی با نگرش نسبت‌به دولت –ملت آغاز نشد، این امپراتوری نه با نام مردمی که در آن زندگی می‌کردند، بلکه با نام بیگی که آن را تأسیس کرد عثمان نام‌گذاری شد. درست است که عثمان و نوادگانش ترک بودند، اما آن‌ها یکی از ده‌ها ولایت ترک بودند که در آناتولی تأسیس شده بودند و همسایگان ترک آن‌ها بدترین رقا و دشمن آن‌ها بودند. آن‌ها قدرت خود را از طریق فتوحات خود در اروپا ایجاد کردند. بهترین مالیات دهندگان آن اتباع مسیحی بودند، ارتش آن توسط نوکیشان مسیحی حمایت می‌شد، و سرسخت‌ترین حامیان آن آلبانیایی‌ها و اسلاو‌های مسلمان شده بودند که مذهب خود را تغییر دادند اما زبان خود را حفظ کردند. تا یک قرن پیش، ترکی جز به‌عنوان زبان ادبی و مکاتبات رسمی دولت عثمانی، هیچ کمکی به امپراتوری عثمانی نمی‌کرد و این زبان به قدری با فارسی و عربی رقیق شده بود که با زبان مبتذل مورد استفاده دهقانان آناتولی، اشتراک چندانی نداشت. بخش اعظم آناتولی نسبتاً دیر تصرف شد، این منطقه نادیده گرفته شده گستره وسیعی از آن سرزمین‌های مستقل تحت حکومت فتوادال‌های محلی بود. اگرچه آناتولی در طول قرن گذشته به جای بالکان به «وطن» عثمانی تبدیل شد، اما پس‌از جدا شدن کشورهای بالکان از امپراتوری، کشورهای آسیایی تحت اقتدار مرکزی فزاینده قرار گرفتند. سلطان با‌ز دست دادن یونان، قدرت اشراف فتودالی را در آناتولی و کردستان شکست. شکست، سازگاری با اروپا برای استخدام سربازان ۱۹۱۲ به اوج خود رسید. تمرکز در آناتولی با کمیته اتحاد و ترقی پس‌از توافق بخارست و به ویژه با مشارکت عثمانی در جنگ اروپا تکمیل شد.

بازترین تغییر در ساختار ارتش عثمانی بود. بنی‌چری‌ها –ارتشی حرفای که از نوکیشان مسیحی به ارث رسیده بود– در سال ۱۸۲۶ منسوخ شدند. ارتش مدرن عثمانی براساس اصل قرن نوزدهم اروپا برای استخدام سربازان از جامعه سازماندهی شد. تا سال ۱۹۰۸، کسانی که به خدمت سربازی اجباری مجبور می‌شدند، در تئوری از میان عناصر مسلمان امپراتوری انتخاب می‌شدند. با اعلام سلطنت مشروطه، خدمت سربازی برای مسیحیان و یهودیان هم اجباری شد. اما دولت هرگز قادر به کنترل مهاجران یا کوشنشینان نبود و جمعیت عرب مستقر نه قابلیت نظامی خوبی داشت و نه برای بسیج در خطرناک‌ترین مرزها مناسب بود. بدنه اصلی ارتش عثمانی راه‌قنان مسلمان ترک تشکیل می‌دادند که اکثر آن‌ها سربازانی مطیع و قوی بودند که به‌طور فزاینده‌ای توسط طبقات عالی آناتولی با کارمندان دولت و مقامات امپراتوری مرکزی حمایت می‌شدند. به همین دلیل، زمانی که جنبش ملی ترک آغاز شد، امپراتوری عثمانی در عمل بر پایه ملیت ترک بود.

پس‌از تبیین منشأ جنبش تورانیستی، رویکرد مجارها به جنبش، نسبت دادن ارزش سیاسی ترک‌ها به ناسیونالیسم و به قدرت رسیدن آن‌ها، امکان دستیابی به هدف اتحاد همه ترکان تحت پرچم عثمانی به‌عنوان اتحادیه تورانیستی و آسیب‌هایی که در صورت تحقق وارد می‌کند با دقت فراوان مورد بررسی قرار گرفته است. توین‌بی در این گزارش «ترکان آسیای مرکزی را به‌عنوان عشایری که دائماً به ایران حمله کردند» توصیف می‌کند و همچنین می‌نویسد که «بهترین مالیات‌دهندگان امپراتوری عثمانی رعایای مسیحی بودند، کسانی که ارتش آن را حفظ کردند نوکیشان مسیحی بودند و وفادار ترین حامیان آن آلبانیایی‌ها و اسلاو‌هایی بودند که مذهب خود را تغییر داده بودند». یافته‌های توین‌بی درباره کمیته اتحاد و ترقی قابل توجه است: توین‌بی بیان می‌کند که «بین ناسیونالیسم ترک و درک اتحادیه‌گرایان از ناسیونالیسم تفاوت وجود دارد و برای اتحادیه‌گرایان، بقای امپراتوری عثمانی همیشه بر ناسیونالیسم ترک مقدم است.» وی در این خصوص خاطر نشان کرد: «اگر برای بقای دولت لازم باشد، ایده اتحاد اسلامی را فدای ناسیونالیسم ترک نخواهند کرد.» توین‌بی حضور کردها و ارمنی‌ها را به‌عنوان عاملی برای قطع ارتباط ترک‌ها با خاورمیانه و قفقاز معرفی می‌کند. از این‌رو، فرصت سیاسی تورانیستی که اتحادیه ترکی را هدف خود قرار داده بود و کارت سیاسی اسلام‌گرایان که اتحاد اسلامی را هدف خود قرار داده بود، برای تحقق با موانع جدی روبه‌رو می‌داند. توین‌بی نشان می‌دهد که پس‌از آوریل ۱۹۱۵، کشتار کاروان‌های ارمنی در جریان تبعید توسط عثمانی توسط گروه‌های کرد انجام شد که از حمایت جانی‌تکران آزاد شده برخوردار بودند و ژاندارمری عثمانی چشمان‌شان را بر این جنایت بسته بودند، اما همه کردها در کنار دولت نبودند. برای مثال، کردهای کیلیکیه،مانندبقیه جمعیت مسلمان،نگرش صدارمنی را رد کردند، و کردها یا قبایل به اصطلاح کرد در ارتفاعات درسیم، پناهگاهی برای پناهندگان ارمنی از هارپوت و جاهای دیگر فراهم کردند. احساس استقلال کردها با قانون سربازی اجباری عثمانی ناکام شد. میزان فراریان کرد در ارتش عثمانی بسیار بیشتر از ارمنیان بود. تعداد زیادی از قبایل درسیمی به‌طور جمعی از ارائه نیرو خودداری کردند و مقامات نظامی عثمانی در اعزام نیروهای تنبیهی علیه آن‌ها ناکام ماندند.

آغاز ناسیونالیسم ترک

فرهنگ آگاهی ناسیونالیستی در میان ترک‌های عثمانی تا حدی تقلیدی از جنبش‌های ملی‌گرایانه قدیمی‌تر در اروپا و تا حدودی وضعیتی خودانگیخته بود که توسط شرایط و تحولات ایجاد شده بود. مانند بسیاری از ناسیونالیسم‌های اروپایی (مانند ناسیونالیسم چک)، در ابتدا به‌عنوان یک جنبش فرهنگی و نه سیاسی ظاهر شد. اولین گروه ناسیونالیستی در سال ۱۹۰۹ در سالونیک آدومین شهر مهم یونان کنونی] مشاهده شد که در آن فضای نسبتاً آزاد در سه سال پس‌از انقلاب ترک‌های جوان وجود داشت. یکی از بنیانگذاران این جامعه، ضیاییگ، هموطن سرشناس دیاربکر، برای شرکت در کنگره کمیته جامعه اتحادیه عثمانی ابعدها کمیته اتحاد و ترقی] آمده بود. دیاربکر یک شهرک ترک در مناطق کردنشین وارمنی است و مشخصه جنبش ناسیونالیستی است که متعصب‌ترین رهبران از مناطق مورد مناقشه مرزی می‌آیند.

گروه ضیاء بیگ کمپینی را برای حذف واژگان بیگانه‌ی عربی و فارسی از زبان عثمانی به راه انداخت و هدف آن این بود که کلمات ترکی قدیمی را که هرگز در عثمانی به‌کار نرفته بود جایگزین کنند. این ممکن است هدف فوق‌العاده‌ای به نظر برسد، زیرا به ترکی هرگز شکل ادبی داده نشده است، زیرا آن را اقتباسی از کلمات، اصطلاحات و مترهای بیگانه می‌دانند، اما زبان‌های مرده در اروپا در همان شرایط دشوار دوباره شروع به استفاده کردند. این جنبش «ترکی خالص» یک موفقیت بود. تأثیرگیری نویسندگان ترک از مدارس سنتی تضعیف شد و استفاده از زبان عربی حتی در زمینه‌های مذهبی محدود شد. ملی‌گراها می‌خواستند «قرآن»، «خطبه و خطبه جمعه» (دعا برای خلیفه) را به ترکی ترجمه کنند و کتیبه‌های عربی را از مساجد خود حذف کنند، اما مجبور شدند این قسمت از برنامه خود را به‌دلیل حساسیت تفکر سنتی جامعه از آن کنار بگذارند. این مرحله از ناسیونالیسم ترکیه از سال ۱۹۰۹ تا جنگ بالکان ۱۹۱۲ ادامه داشت. این یک تقلید مصنوعی غیرممکن و غیرسیاسی از ناسیونالیسم زبانی اروپایی بود. امر الف) مصنوعی بودن اساس جنبش. و ب) درجه احتمال موفقیت را توضیح می‌دهد. یهودیان سالونیک پان‌تورانیسم رانمی‌توانستنداز کمیته اتحادو ترقی جداکنندو اگر برخی از آن‌ها باور نمی‌کردند که رهبران اتحاد و ترقی مشتاق این ایده هستند، پان‌تورانیسم را خیلی جدی نمی‌پذیرفتند. کوهن آشکارا عاقلانه می‌داند که با ناسیونالیسم نژاد مسلط در ترکیه هم‌ذات پنداری کند، همان‌طور که یهودیان در مجارستان باماجراگری همذات‌پنداری می‌کنند. با این حال، کتاب او باید با دقت خوانده شود، از آن‌جاکه این کتاب در دوره‌ای نوشته شده است که اتحاد و ترقی پان‌تورانیسم را پذیرفت، نمی‌توان گفت که چقدر از محتوای آن منعکس کننده سیاست اتحاد و ترقی است. در نهایت، استفاده از «تکین آلب» برای درک دکترین مکتب ضیاء بیگ و قضاوت درباره پان‌تورانیسم اتحاد و ترقی در طول جنگ بالکان مطمئن‌تر است.



گزارش آرنولد توین‌بی مورخ و پژوهشگر

ایده تصنعی

ارتات در جنگ بالکان

جنگ بالکان، پان‌تورانیسم را عملاً قابل اجرا کرد. تأثیر شوک این فاجعه نسبت به جنبش‌های روشن‌فکری سال‌های قبل چشم‌گیرتر بود و به‌نظرمی‌رسد که میل خالصانه‌تری برای بیداری ملی در بین تمام ترک‌های تحصیل‌کرده برانگیخته است. برخی از جوامع از طریق شعبه‌های خود در آناتولی، قفقاز و ترکستان برای حمایت از آموزش ترک‌ها، فرهنگ بدنی آن‌ها، راهایی زنان از بردگی و برخی اهداف واقعا سازنده دیگر تأسیس شدند و دولت به این گروه‌ها اجازه فعالیت داد. وزارت معارف یا بنیادهای مذهبی بیشتر منابع خود را برای افزایش مدارس ملی اهدا کرد. پروژهای برای اصلاح مدارس وجود داشت و در طول جنگ جاری، حکومت با گسترش اصلاحات خود، وجود نظام دینی را به چالش کشید و سیستم قضایی را بیش از شریعت وارد حوزه حقوق مدنی کرد. شیخ الاسلام به‌دلیل طرح اصلاحات استعفا داد. با این حال، او یک اتحادیه‌گرای سرسخت بود و جانشین او آیین‌نامه جدیدی را پذیرفت که جایگاه شریعت را در سیستم قضایی محدود می‌کرد. هر دو احتمالاً با دولت توافق داشتند. آن‌ها محاسبه کردند که این واکنش نشانه‌ای به‌عنوان یک سوپاپ اطمینان در برابر انتقادات بیان شده توسط محافل مذهبی عمل می‌کند. این جنبش‌ها همگی الهام گرفته از اروپا هستند، مانند کمپین «ترکی ساده»، اما تا حدودی قدرتمندتر بودند. به نظر می‌رسد که عثمانی‌ها تحت تأثیر کشورهای بالکان بوده‌اند، آن‌ها قدرت خود را از طریق اصلاحات داخلی تثبیت کردند تااینکه در جنگ، عثمانی را شکست دادند. متأسفانه عثمانی ایده دیگری را هم از بالکان به عاریت گرفت، الحاق‌گرایی.

تکین آلب می‌نویسد: «مقدونیه‌هایی مانند من و بلغارها، یونانی‌ها، صرب‌هایی مانند من که فرصت کسب دانش

گسترده‌ای از ایده‌های الحاق‌گرایانه داشتند، می‌توانند

قضاوت کنند که این ایده چقدر تأثیرگذار است و چگونه

می‌تواند به‌عنوان یک ایده‌ال در برابر خطرات بزرگ

استفاده شود. آن‌ها درک می‌کنند که این ایده‌ها چقدر

شیرین و الهام بخش هستند. اینها افرادی هستند که قبل

از جنگ بالکان وجود خود را وقف مبارزه برای وحدت

ملی کردند.»

این البته به سادگی نمایان‌گر فلسفه شخصی تکین آلب است، اما احتمالاً درست است که جنگ بالکان چنین تأثیری بر افکار عمومی در عثمانی داشته است. در طول قرن منتهی به ۱۹۱۲، تحرک ترکیه از اروپا به آناتولی تغییر جهت داد. پس‌از سال ۱۹۱۳، تغییر مشابهی در آگاهی ملی مشاهده شد. ملت ترک سنت نژاد مسلط بودن در اروپا را کنار گذاشت و تصمیم گرفت فرصت‌های بالقوه خود را در آناتولی توسعه دهد و شاه‌های پراکنده نژاد ترک را در خارج از مرزهای عثمانی به جای نژادهای خارجی برخاسته از حکومت خود گرد هم آورد.

خط مشی کمیته اتحادیه و ترقی

الحاق‌گرایی اصلاح زبانی مهمی را برای گروه ضیاء بیگ برای زبان ادبی عثمانی ارائه می‌دهد. با خلاص شدن از پسوندهای وام گرفته شده از عربی و فارسی و پشتیبانی از آن‌ها با کلمات التقاطی و ساده ترکی، می‌توان برای کسانی

با ترکه‌های آناتولی در ترس و نفرت آن‌ها از ارمنه دارند. در سال ۱۹۰۵ جنگ نژادی بین ارمنه و تاتارها در قفقاز رخ داد و در نتیجه ارمنه عموماً از این وضعیت منتفع شدند. هنگامی که انورپاشا در زمستان ۱۹۱۴–۱۹۱۵ حمله خود به قفقاز را آغاز کرد، اتحاد و ترقی‌میلغانی را برای حمایت از ارتش فرستاد. او با پروژه‌ای برای تقسیم قفقاز، قصد داشت مناطق ترک و ارمنی را به دولت‌های ملی تاتار، گرجستان و ارمنی تحت سلطه عثمانی تقسیم کند. آن‌ها تلاش کردند تا ارمنیان عثمانی را به همکاری در این پروژه ترغیب کنند، هرچند موفق نشدند. همانطور که مشخص است، ارتش عثمانی هرگز نتوانست به منطقه تاتار در قفقاز برسد و تنها آجارها، قبیله مسلمان لژ-گرچی متشکل از شهروندان روسی ساکن در منطقه باتومی، همراه آن‌ها بودند. پس‌از انقلاب روسیه، ایده قفقاز و منطقه ارمنی اشغالی عثمانی با خودمختاری ملی و تحت حاکمیت فدرالیسم روسیه به جای ترکیه احیا شد. تاتارها، گرجی‌ها و ارمنی‌ها از قبل خواستار بحث در مورد مرزهای ملی خود بودند و قابل ذکر است که اگرچه در گذشته تلاش‌هایی از سوی تاتارها و گرجی‌ها برای اتحاد علیه ارمنه قدرتمند و ممتاز صورت می‌گرفت، اما اکنون نزدیکی گرجستان و ارمنی وجود دارد. در همین حال، روابط بین گرجی‌ها و تاتارها به‌دلیل این ادعا که آجارها در منطقه باتومی و لاژها در استان ترابزون عثمانی دارای مناطق نژادی توسط گرجی‌ها و مناطق مذهبی توسط تاتارها هستند تیره شد. اگرچه این وضعیت یک مرحله موقت است، اما به اندازه تعیین مرزهای ملی جدید در قفقاز مهم است.

تاتارهای قفقاز در پس‌زمینه باقی ماندند و در امتداد محور شیعه و سنی تقسیم شدند. اگر روسیه به اندازه کافی آزاد باشد که از خودمختاری ملی حمایت کند و در برابر ادعاهای ملی مختلف به اندازه کافی منصف باشد، آن‌ها تابع روسیه خواهند ماند و در این صورت، باکو به جای کاران، به مرکز سیاسی ترک‌زبانان روسیه تبدیل خواهد شد. کاران درحال‌حاضر در فضیلت فرهنگ باستانی همه ترکه‌ها را رهبری می‌کند، اما باکو با ذخایر نفتی خود آینده صنعتی بیشتری دارد و درحالی‌که کاران در لیه جهان ترک قرار دارد، باکو درست در مرکز قرار دارد. کاران و کریمه، آناتولی و آذربایجان و بلوک آسیای مرکزی به‌صورت دایره‌ای در اطراف باکو چیده شده‌اند و با وسط شبکه ارتباطی قرار دارند. درحال حاضر تاتارهای باکو توانسته‌اند شخصیت قوی‌تری نسبت به تاتارهای کاران در اطراف رهبران خود ایجاد کنند.

اما امکان باکو به موفقیت فدرالیسم روسیه بستگی دارد. اگر وضعیت هرج و مرج یا ظلم در روسیه رخ دهد، قطعاً تاتارهای قفقاز به امپراتوری عثمانی بازخواهند گشت که به راحتی می‌توانند با آن همکاری کنند. از آنجایی که آن‌ها از نظر جغرافیایی با ترکان آناتولی در تماس هستند، زبان ادبی آن‌ها را می‌پذیرند و از نظر فرهنگی مستثنی نیستند، همکاری آن‌ها با ترکان عثمانی آسان تر خواهد بود. دراین‌صورت، استانی دور از امپراتوری عثمانی باقی می‌ماند و توسعه فرهنگی باکو کوتاه‌مدت خواهد بود.

ث) جمعیت ترک زبان در ایران
قرن ۱۱ تا ۱۳ پس‌از میلاد مهاجرت از آسیای مرکزی که قبایل ترک زبان را به کاران، قفقاز و آناتولی آورد، آن‌ها را نیز در استان‌های شمالی ایران و بیشتر از همه در استان شمال شرقی آذربایجان متمرکز کرد.

ترک‌زبانان ایران درحال حاضر خود را ترک نمی‌دانند. آن‌ها مانند ایرانی‌ها شیعه هستند و مانند ترکه‌های آناتولی سنی نیستند. تکین آلپ اعتراف می‌کند که هنوز به فارسی می‌نویسند و روزنامه‌های فارسی می‌خوانند. از مشکلی واقعی این است که تبریز، پایتخت آذربایجان، به مرکز جنبش ملی ایران تبدیل شده است.

تکین آلپ امیدوار است که «روح ترکی» را در آذربایجانی‌ها القا کند و تلاش می‌کند تا به اثبات برساند که این امر باعث تقویت ساختار داخلی ایران می‌شود. این وضعیت می‌توانست واقعاً ناسیونالیسم ایرانی را بشکند و ایرانیان واقعی را به دشمنی با امپراتوری عثمانی سوق دهد، اما به‌فرض نمی‌رسد که کمیته اتحاد و ترقی چنین اشتباهی مرتکب شود. سیاست اتحاد و ترقی در طول جنگ حمایت از ناسیونالیسم ایرانی و برافروختن آن علیه رژیم انگلیس و روسیه بود. اتحاد و ترقی برای یک ایران قدرتمند به دور از کنترل انگلیس و روسیه بازی می‌کند، که سپس با امپراتوری عثمانی متحد می‌شود و در نهایت تحت سلطه عثمانی قرار می‌گیرد. اگر مشخص شود که رژیم انگلیس و روسیه نمی‌تواند سرنگون شود، اتحاد و ترقی برای یک جایزه کوچک‌تر بازی می‌کند و جمعیت ترک‌زبان را از ایران جدا می‌کند. عثمانی‌ها همیشه به آذربایجان علاقه داشتند. آن‌ها بیش از یکبار در طول قرن‌های ۱۶–۱۷ آن را اشغال کردند و در زمستان ۱۹۱۴–۱۹۱۵ آذربایجان در گیر دفاع از قفقاز شد.

آمارجمعیت ترکی زبان*	
یاقوت سرخ	۲۵۰۰۰۰
تاتارهای کاران و آستاراخان	۱،۵۰۰،۰۰۰
تاتارهای سبیری غربی+	۴۵۰۰۰۰
تاتارهای کریمه	۲۰۰۰۰۰
تاتار در غرب روسیه و سیبری	۲،۰۰۰،۰۰۰
تاتارها در قفقاز	۲۲،۰۰۰،۰۰۰
باشقیرها و چوواش ها	۲،۴۰۰،۰۰۰
قرقیزی	۴،۹۲۲،۰۰۰
ترکمن ها	۳۹۰۰۰۰۰
قبایل دیگر در استان‌های آسیای مرکزی روسیه (به طور کلی ساکن)	۲،۷۷۲،۰۰۰

و تاکید بیشتری بر این ترکیب دارد. سیاست ملت‌های «حفظ دین اما فراموش کردن زبان مادری» کاملاً بر خلاف سیاست سنتی فاتحان اولیه عثمانی است. با پذیرش اسلام، اشراف آلبانیایی و بوسنیایی اجازه داشتند نه تنها زبان خود را حفظ کنند، بلکه دارایی خود را نیز حفظ کنند.

۹) شانس موفقیت الحاق گرای ترکی در خارج از کشور
از سوی دیگر، با توجه به امکان تبلیغات پان‌تورانیستی برای ترکه‌ها در خارج از مرزهای امپراتوری عثمانی، می‌توان چنین فرض کرد که هیچ دولت عثمانی سیاست زبان‌باری در برابر اندیشه پان‌اسلامیسم در پیش نگرفت. نکته دیگری که اکنون نیز می‌توان حدس زد این است که در صورت اجرای سیاست اتحاد مجدد ترکان پراکنده، نژاد به یک امکان عملی تبدیل می‌شود (که در حال حاضر امکان‌پذیر نیست) که نه از قدرت نظامی عثمانی، بلکه از طریق «تابودی روسیه» رخ خواهد داد. تکین آلپ صادقانه به این «ویرانی» روسیه امیدوار است – در واقع این پیش‌فرض برنامه انحرافی او است – اما از آن‌جاکه پیش‌از انقلاب روسیه نوشته شده است، او امیدوار می‌باشد که بتواند از خارج توسط ارتش عثمانی یا توسط قدرت‌های مرکزی به‌دست‌آید.

گروه‌های اصلی ترکی زبان در خارج از عثمانی که باید مورد توجه قرار گیرند، به شرح زیر است:

(الف) تاتارهای کاران (حدود ۱،۵ میلیون نفر)
آن‌ها در وسط ولگا بین نیشنی نوووکورد و سامارا زندگی می‌کنند. آن‌ها از غرب توسط روس‌ها و از شمال و جنوب توسط قبایل فنلاندی احاطه شده‌اند. این منطقه بیش از سیصد سال است که تحت حاکمیت دولت روسیه بوده و در هیچ جای دنیا به اندازه اینجا حائل بین اسلام و مسیحیت شکسته نشده است. تاتارهای کاران موفق و تحصیل‌کرده هستند. اخیراً گروه‌های ترک‌زبان ساکن روسیه اعلام کرده اند که از آن‌ها پیروی خواهند کرد و در چند سال اخیر نشریات چاپی آن‌ها به‌طور گسترده نفوذ تاتارها را در بین جهان اسلام گسترش داده است. موفقیت یا شکست پان‌تورانیسم به‌عنوان یک سیاست الحاق‌گرایانه عثمانی-ترک تا حد زیادی به نگرش تاتارهای کاران در اتخاذ آن بستگی دارد، که به نوبه خود بسته به تحول سیاسی روسیه تغییر می‌کند.

تاتارهای کاران در طول جنگ بالکان کارگران هلال احمر را فرستادند و کمک‌های مالی خود را به عثمانی منتقل کردند، اما به نظر نمی‌رسد که هم‌دردی آن‌ها به شکل سیاسی تبدیل شود. جغرافیا و پیوندهای فیزیکی آن‌ها را به روس‌ها متصل می‌کند و خلق و خوی محافظه‌کارانه آن‌ها مانع این است که با خشونت از حکومتی که سه قرن تحت آن زندگی کرده‌اند جدا شوند. آن‌ها طبیعتاً با رژیم تزاری و به ویژه سیاست آن در قبال عناصر غیر روسی مخالف بودند. قبل از انقلاب اساس دیدگاه آن‌ها کم و بیش کادتها حزب لیبرال روسیه‌ا بود. اما اکنون نه سیاست ضد ملی کادتها و نه جدایی طلبی شدید فنلاندی‌ها و اوکراینی‌ها، تاتارهای کریمه و قفقاز را برای استقلال و احتمالاً یک دولت شوونیستی تحریک نمی‌کند. آن‌ها تقریباً مطمئن هستند که برنامه کرنسکی برای خودمختاری ملی در جمهوری فدرال روسیه را می‌پذیرند اگر روسیه واقعاً بتواند به یک جمهوری فدرال تبدیل شود، تاتارها به‌عنوان رهبران احتمالی جوامع ترک زبان، آینده درخشانی در پیش خواهند داشت. آن‌ها شامل ۱۶ میلیون از مجموع ۲۷ میلیون نفر اکثریت کل جوامع ترک‌زبان را تشکیل می‌دهند. جمعیت ترک در امپراتوری عثمانی تقریباً ۸ میلیون نفر است. در این صورت الحاق‌گرای عثمانی شکست خواهد خورد. نقطه تلاقی پان‌تورانیسم و به عبارت دیگر مرکز جذب، کاران خواهد بود، نه استانبول و به جای تاتارهایی که از ترکان آناتولی دور هستند، به سمت امپراتوری عثمانی روی آورند، تاتارهای روسیه، ترکه‌های آناتولی را به خود جذب خواهند کرد. این راه حل بسیار مطلوب عمدتاً توسط واکنش احتمالی روسیه به خطر افتاده است. حرکت کنونی برای ایجاد یک حکومت نظامی متمرکز در روسیه و سرکوب مناطقی که ممکن است منجر به جنگ داخلی احتمالی شوند، می‌تواند فضای وحشت را در سیاست بین‌المللی که توسط تاتارها رهبری می‌شود، ایجاد کند.

(ب) تاتارهای کریمه (زیر ۲۰۰۰۰۰)؛ آن‌ها از کاران پیروی خواهند کرد.

(ج) تاتارهای سبیری غربی (حدود ۵۰۰۰۰۰)؛ آن‌ها از کاران پیروی خواهند کرد.

(د) تاتارهای قفقازی (بیش از ۲۰۰۰۰۰)؛ آن‌ها نیز تحت نفوذ کاران هستند. از طرفی کمتر از یک قرن است که تحت سلطه روسیه هستند. آن‌ها نزدیک مرز عثمانی زندگی می‌کنند، ترکی عثمانی را به‌عنوان زبان ادبی خود (زبان روزنامه‌های خود) اقتباس کرده‌اند، و علاقه مشترک شدیدی

تاتارهای آنای	
جمعیت ترک ساکن در خیوه و بخارا	۱،۰۰۰،۰۰۰
جمعیت ترک مهاجر در خیوه و بخارا	۵۰۰۰۰۰
جمعیت ترک در ترکستان چین	۱۰،۰۰۰،۰۰۰+
مجموع در منطقه آسیای مرکزی	۱۳،۰۰۰،۰۰۰+
امپراتوری عثمانی (استانبول و آناتولی)	۸،۰۰۰،۰۰۰
سرزمین‌های دیگر در ایران، افغانستان و اروپا	۲،۰۰۰،۰۰۰
کل ترک‌ها در جهان	۲۷،۰۰۰،۰۰۰+
در امپراتوری روسیه	۱۶،۰۰۰،۰۰۰+
در امپراتوری عثمانی	۸،۰۰۰،۰۰۰
تحت مدیریت کشورهای دیگر	۳۲،۰۰۰،۰۰۰+

ضد عثمانی بودند. وهابیان نجد و حامیان مهدی سودانی در مصر و سودان، ترکه‌ها را کمی بهتر از فرانک‌ها و کفار می‌شناختند. جنبش احیای اسلامی سنوسی برای در امان ماندن از آلودگی استانبول به بیابان‌های لیبی عقب نشینی کرد. قابل توجه بود که؛ طرفداران همه این جنبش‌ها عرب، بادیه نشین یا غیرمتمدن، و نیز عملاً مستقل از کنترل عثمانی یا اروپا بودند. با این حال، دکترین پان‌اسلامیسم عثمانی برای جمعیت مسلمان مستقر و متمدنی که تحت حکومت‌های قدرت‌های اروپایی مانند بریتانیا، فرانسه و روسیه زندگی می‌کردند، جذاب بود. این جمعیت نهادهای اروپایی را به اندازه کافی تجربه کرده بودند. مسلمانان تحت کنترل قدرت‌های اروپایی می‌خواستند دولت ملت خود را داشته باشند که بتواند به‌طور مستقل در سیاست بین‌الملل فعالیت کند و از این نظر عثمانی را تحسین می‌کردند زیرا به گفته آن‌ها عثمانی کشور مسلمانی بود که قبلاً این آرمان‌های آن‌ها را محقق کرده بود. آن‌ها به اندازه کافی آگاه نبودند که نقاب ضعف و فساد عثمانی را در قبال اروپا ببینند. آن‌ها عثمانی را تنها به‌عنوان الگویی برای کشور مستقل خود می‌دیدند که آینده مسلمانان را تضمین می‌کند. اسلام جامعه‌ای را توصیف می‌کند که هم بعددینی و هم بعد سیاسی دارد، هر چند در تئوری خلیفه حاکم موقت و رئیس دینی همه مسلمانان است. درست است که این جامعه سیاسی در قرن اول پس‌از مرگ پیامبر اسلام شکست خورد و هرگز به طور کامل بازسازی نشد. با این حال، اگر خلیفه نتواند از این قدرت عمومی استفاده کند، بهترین جایگزین او این است که رئیس دولت مستقل شود و دولت‌های دیگر جهان را موظف بداند که خواسته‌های آن را در نظر بگیرند. این شرط توسط امپراتوری عثمانی، قدرتمندترین و بادوام‌ترین دولت مسلمان پس‌از سقوط عباسیان، و سلطان خلیفه در استانبول انجام شد.

عبدالحمید با مشاهده احتمال بالای تبلیغات سیاسی در این راستا، آن را به خوبی مدیریت کرد. احداث راه آهن راهبردی عثمانی از دمشق به مدینه، عمدتاً با کمک‌های مؤمنان سایر کشورها، نمونه خوبی از دیپلماسی پان‌اسلامی بود و این سیاست توسط اتحاد و ترقی ادامه یافت. به‌عنوان مثال، در طرابلس، قبل از فتح ایتالیا، دولت عثمانی توسط مردم محلی به‌عنوان یک مقام خارجی مزاحم تلقی می‌شد، اما انورپاشا موفق شد هم‌دردی مردم محلی را جلب کند. اعراب لیبی اکنون ترک‌ها را متحدان طبیعی در برابر تهاجم اروپا می‌دانند و سنوسی‌ها حتی در طول جنگ اروپا در یک جبهه مشترک به عثمانی‌ها پیوستند. اتحاد و ترقی خود را ناجی کشورهای مسلمانی معرفی کرد که در آسیا زیر چنگ انگلیس یا روسیه افتاده بودند. آن‌ها هیئتی را نزد امیر افغانستان فرستادند که می‌طرفی او را به خطر انداخت. در غرب ایران که به آن حمله کردند، ملی‌گرایان ایرانی را متقاعد کردند که از آن‌ها حمایت نظامی کنند. آن‌ها پیشنهاد اتحاد سه گانه مبتنی بر استقلال سیاسی کشورهای مسلمان عثمانی، ایران و افغانستان را دادند. دعوت شیخ‌الاسلام برای جهاد به نام خلیفه در اکتبر ۱۹۱۴ به یک شکست تبدیل شد، اما این شکست نتیجه شکست عمومی عثمانی در جنگ بود. سیاست از پیش تعیین شده پان‌اسلامیسم اعتبار نظامی عثمانی بود. اگر ارتش‌های عثمانی می‌توانستند پیروزمندانه به تفلیس، قاهره و تهران نزدیک شوند و متفقین استانبول را تهدید نمی‌کردند یا بغداد را تصرف نمی‌کردند، پان‌اسلامیسم می‌توانست در عرصه نظامی و سیاسی بسیار گسترده رخ دهد و اکنون نیز ورشکسته نمانده می‌شود.

اما این تبلیغات پان‌اسلامیستی را تنها می‌توان به‌عنوان پیامد منطقی تفکر پان‌تورانیستی از بین برد. اگر امپراتوری عثمانی یک دولت ملی ترکی بود تا یک قدرت بزرگ اسلامی، و اگر ناسیونالیسم ترک و اسلام در نهایت ناسازگار بودند، این بلافاصله پیوندهای مشترک بین ترکیه و جمعیت مسلمان کشورهای دیگر را از بین می‌برد. برای آن‌ها عثمانی تفاوتی با انگلیس، روسیه یا فرانسه نخواهد داشت. جمهوری ترکیه ادعایی بیشتر از دولت مستقر ندارد. اتحاد و ترقی به خوبی از این موضوع آگاه است و در جاهایی که پان‌تورانیسم و پان‌اسلامیسم در آن تعارض دارند، علناً سیاست‌های را راستای آرمان پان‌تورانیسم را دنبال نکرده‌اند. متفقین به خوبی اعلامیه‌های ضداسلامی و ضدعرب و فعالیت‌های استبدادی نویسندگان پان‌تورانیست و فشار بر ادارات دولتی در استان‌های عربی توسط اتحاد و ترقی را به‌عنوان تبلیغات ضد ترک که جهان عرب استفاده کردند. بااین‌حال، سخت است که اتحاد و ترقی را به‌عنوان یک دولت یا حزب به داشتن برنامه‌های پان‌تورانیستی که با رویکرد پان‌اسلامیستی در تضاد است متهم کنیم. سیاست اتحاد و ترقی در وهله اول سوءاستفاده از هر دو جنبش است و پان‌اسلامیسم در بیرون برای آن‌ها سود بیشتری دارد، اما واضح است که در داخل با پان‌تورانیسم بیشتر باور دارند. هدف آن‌ها تبدیل امپراتوری عثمانی به یک قدرت نظامی بزرگ، مانند نمونه آلمانی بود. طبیعتاً آن‌ها بیشتر در زبان مشترک برای خود پایه و اساس یافتند تا در دین مشترک. متن زیر تصمیم اتخاذ شده در کنگره اتحاد و ترقی در اکتبر ۱۹۱۱ را نشان می‌دهد:

«ساختار امپراتوری باید مسلمان باشد و احترام نهادهای و سنت‌های اسلامی باید حفظ شود. از آنجایی که تمرکززدایی و خودمختاری خیانت به امپراتوری عثمانی است، دیگر ملل باید از حق سازماندهی محروم شوند. ملت‌ها موضوع کم اهمیتی هستند، آن‌ها ممکن است دین خود را حفظ کنند اما زبان خود را نه. رواج زبان ترکی ابزار مؤثری برای تأیید حاکمیت اسلامی و جذب عناصر دیگر است.»

این وضعیت نشان می‌دهد که چگونه کمیته اتحاد و ترقی این دو ایده را در سیاست‌های داخلی خود به هم مرتبط می‌کند



معروف از پیدایش جنبش پان تورانیستی

و غیر واقعی

اگر این جنبش‌ها بتواند در خدمت آن باشند، در خدمت اهداف خود نیستند، در پان‌تورانیسم پافشاری نکردند. تفاوت بین پان‌تورانیسم روشن‌فکران و پان‌تورانیسم اتحاد و ترقی را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

(الف) هدف اصلی گروه ضیا بیگ پاکسازی زبان ترکی و فرهنگ ترکی از نفوذ خارجی (به‌ویژه عربی) است. آن‌ها آماده شکستن تعصبات قوی اسلامی بودند تا این هدف را به نتیجه منطقی برسانند. هدف اولیه اتحاد و ترقی پاکسازی دولت عثمانی از نفوذ خارجی (به‌ویژه اروپایی‌ها) و کنترل عناصر خارجی در امور مالی عثمانی، راه آهن، مواد خام و آموزش عثمانی بود. ایده‌پردازان روشن‌فکر می‌توانستند اسلام را به چالش بکشند، اما اعضای اتحاد و ترقی جرات این کار را نداشتند، اما اروپا را به چالش کشیدند. وقتی هماهنگی اروپایی‌ها به هم خورد، درگیر جنگ شدند و کاپیتولاسیون آن‌ها را رد کردند. در سال ۱۹۱۶ آن‌ها «قانون زبان» را تصویب کردند که استفاده از ترکی را الزامی می‌کرد. آن‌ها این قانون را با یک سال تعویق برای بانک‌ها، روزنامه‌ها، ترموا، راه آهن، کشتی‌های بخار، حسابداران شرکت‌های خصوصی و کلیه مشاغل نیمه دولتی یا قانونی اجباری کردند.

ب) هدف روشن‌فکران تقویت هویت ملی ترک در آناتولی از طریق اصلاحات آموزشی و اجتماعی بود. روش اتحاد و ترقی این بود که عناصر غیر ترکی را که در کشور پراکنده بودند – ابتدا ارمنی‌ها، سپس یونانی‌ها – و زمین‌ها و خانه‌هایشان را به «مهاجران» اعطا کرد. آوارگان مسلمان از استان‌های از دست رفته در سال‌های ۱۹۱۲–۱۹۱۳، از شبه جزیره بالکان، صاحب این املاک و اموال شدند. یکی دیگر از محرک‌های قتل‌عام‌ها، یک هدف قطعی موقت و فرصت‌طلبانه بود که با رواج جنگ در میان جمعیت ترک به استفاده از غارت ارمنی‌ها به روح تعصب مسلمان مرتبط که توسط روشن‌فکران هدف قرار گرفته بود، ایتیم بخشی‌د (ج) «تکین آلپ» با هدف تغییر آرمان‌های سیاسی ترکه‌های عثمانی از امپریالیسم به الحاق‌گرایی از حکومت بر ملل مسیحی خارجی در اروپا تا استقلال جوامع ترک مرتبط در روسیه و آسیای مرکزی تلاش کرد. در جنگ بالکان، آن‌ها زمین، جمعیت و اعتبار نظامی را در مرزهای اروپا از دست دادند. آن‌ها امیدوار بودند که این خسارات را در جنگ اروپا یا با دستاوردهای خود در آسیا و آفریقا این خسارات را جبران کنند. در این‌جا با دلیل چهارم کشتار ارمنه مواجه می‌شویم، زیرا آن‌ها یک بلوک خارجی بودند که ترکه‌های عثمانی آناتولی را از تاتارهای ایرانی و روسی ماوراء قفقاز جدا می‌کردند.

۸. پان تورانیسم و پان اسلامیسم:

فرصت‌طلبی کمیته اتحاد و ترقی به وضوح در استفاده هم‌زمان آن از پان‌تورانیسم و پان اسلامیسم مشاهده می‌شود. اتحاد و ترقی به هیچ یک از اینها متعهد نبود، اما از هر دو بهره برداری می‌کرد. پان اسلامیسم واقعاً یک دکترین دینی نیست. اگر اینطور بود اینقدر در پان‌تورانیسم ناسازگار نبود که الان هست. پان‌اسلامیسم و پان تورانیسم دو برنامه سیاسی رقیب برای افزایش قدرت امپراتوری عثمانی در خارج از کشور بودند. بسیاری از احیاگرهای اسلامی که در قرن نوزدهم پدیدار شدند، به‌طورقطعی

که از لهجه‌های زنده ترکی مختلف استفاده می‌کنند، یک «زبان مشترک» ایجاد کرد. جنبش پان‌تورانیسم آشکارا در عرصه سیاسی پی‌شروی می‌کرد و این امر توسط اتحاد و ترقی انجام شد.

اتحاد و ترقی در واقع با ناسیونالیسم شروع نشد، زیرا آن‌ها مشکلات ملی امپراتوری عثمانی را نادیده گرفتند. هدف اصلی آن‌ها تداوم امپراتوری به ویژه در اروپا بود و از این نظر با عبدالحمید و همه حاکمان قبلی ترک هم عقیده بودند. تنها نکته‌ای که آن‌ها اختلاف داشتند این بود که درحالی‌که سیاست عبدالحمید مبتنی بر استبداد و توازن ناشی از رقابت بین قدرت‌های اروپایی بود، اتحاد و ترقی معتقد بود که بهترین محافظ عثمانی قدرت داخلی آن است و اساس این قدرت آزادی‌های سیاسی است. ایده آزادی آن‌ها از انقلاب فرانسه گرفته شده است. می‌توان «زادی، برابری و برادری» را اعلام کرد، همه ساکنان امپراتوری را می‌توان به‌عنوان شهروندان آزاد دولت گرد هم آورد – همان‌طور که پیکاردها، مارسیه‌ها و آلساسیون‌ها اقوام فرانسوی متحد شدند – و بنابراین مسئله ملی‌گرایی به طور خودکار حل می‌شد.

این اساسا برای شش هفته اول پس‌از اعلام قانون اساسی در سال ۱۹۰۸ اتفاق افتاد. اما آن‌ها به این فکر کردند که چگونه می‌توانند با ایجاد جدایی دوباره «رژیم» جدید را به نفع خود تبدیل کنند. کشورهای بالکان به طور جمعی پیشنهاد عثمانی آزاد را رد کردند و تصمیم گرفتند از اولین فرصت خود برای تکمیل اتحاد و استقلال خود در برابر عثمانی استفاده کنند. دیگران هم مانند اعراب، ارمنه و یونانیان آناتولی عدم‌امکان جدایی را تشخیص دادند، اما اقداماتی را برای دفاع از هویت خود در امپراتوری عثمانی انجام دادند. اعراب اپوزیسیون اصلی را در پارلمان جدید تشکیل دادند و اگرچه ارمنه در پارلمان با اتحاد و ترقی همکاری کردند، اما خواهان تمرکززدایی در کمیته اتحاد و ترقی بودند. اتحاد و ترقی متوجه شد که ترکه‌ها مخالف سانسورالیسم نیستند، تنها عنصر امپراطوری هستند و هیچ اندیشه سیاسی علیه ایده امپراتوری عثمانی ندارند. به‌همین‌دلیل برای رسیدن به اهداف خود به این مرحله رسیدند که به ناسیونالیسم ترک روی آورند و به معنای واقعی کلمه ترکی شدن را در نظر بگیرند. بعد از جنگ بالکان، ترک‌سازی را در برنامه‌های خود قرار دادند، اما باید بررسی شود که چقدر به این امر فضا داده‌اند.

اهداف ترکیه در جنگ اروپا

در بالا دیده شد که نسخه ترکی پان‌تورانیسم شامل دو ایده کلی است: الف) منحصر به فرد کردن و تقویت هویت ترک در امپراتوری عثمانی. ب) پیوند و اتحاد ترکه‌های عثمانی با سایر ترکه‌های جهان. این موضوعات در درجه اول توسط گروه خاصی از «روشن‌فکران» در عرصه فرهنگی پیگیری و با تبلیغات مسالمت‌آمیز توسعه یافت. پس‌از سال ۱۹۱۳ ماهیت سیاسی پیدا کرد و در برنامه اتحاد و ترقی قرار گرفت. اما در حالی پان‌تورانیسم برای پیروان ضیاء بیگ به خودی خود هدف بود، تنها وسیله‌ای برای کمیته اتحاد و ترقی بود. آن‌ها به‌طور کامل به جنبش‌هایی مانند پان‌اسلامیسم که می‌تواند در تضاد با پان‌تورانیسم باشد، پشت نکردند و وقتی فهمیدند که

زبان فارسی ستون هویت ملی ایران

و هویتی را نیز در تربیت نسل‌های آینده لحاظ کرد.

هویت ملی و زبان ملی

هویت ملی و زبان ملی بر یکدیگر تاثیر می‌گذارند. چنان‌چه از یکسو هویت ملی بیشتر براساس زبان ملی پدیدار شده و از سوی دیگر زبان ملی متاثر از هویت ملی است. چنان که هویت و حس ملی ایرانی، بر دو شالوده و دو ستون زبان و تاریخ استوار است. ازاین‌رو، چون پس‌از جنگ جهانی دوم کشورهای مستعمره استقلال یافتند، رهاشده از تاریخ، در اندیشه‌ی زبان ملی پدیدار‌شده از درون ملت بودند تا به‌عنوان اساس آموزش و فرهنگ ملی عمل کند؛ چنان‌که اردو در پاکستان، هندی در هند، سین‌لاها در سریلانکا، عربی در الجزایر و ترکی در باکو، پای گرفت.

زبان ملی بزرگ‌ترین سرمایه فرهنگی و عامل حفظ، استمرار و استقلال فرهنگ‌ها و نیز پاسداری از هویت بوده و اساسا نظام زبانی برای کشورها، آن‌ست که به یک دولت-ملت تبدیل شود. بنابراین، اگرچه اقلیت‌هایی که بر دریافت برخی حقوق اصرار می‌کنند باید موردتوجه واقع شوند، اما حفظ هویت ملی لزوماً به وحدت فرهنگی و زبانی نیاز داشته و صاحب‌نظران تکثرگرایی در این‌حوزه را مردود می‌شمارند؛ چنان‌که در کشورهای پیشرفته‌ی جهان، تسلط به زبان ملی معیار ارزشمند شهروندی بوده و نیز به ابزار سیاسی برخی دولت‌ها تبدیل‌شده‌است، چنان‌که در انگلستان، برای این‌که مهاجران شهروند شوند، نخست باید آزمون زبان انگلیسی بدهند. چپاین‌که سخن نگفتن به زبان ملی، به معنی رد هویت شهروندی یا ملی است. زبان یک ملت، کلیدی‌ست که با‌استفاده‌آ‌آن می‌توان فرهنگ آن ملت را شناخت. ازاین‌رو، قومیت‌طلب‌ها خود نیز علی‌رغم برخورد تند با زبان ملی، در گستره‌ی اجتماعی، برای یافتن هویت والا‌تر در جامعه‌ی ملی و نه فقط قومی، به زبان و هویت ملی پناهنده می‌شوند. چپاین‌که علی‌رغم بی‌شناسانگی قوم جداشده از مادر، اصلا در جامعه‌ای که از زبان صرفاً به‌صورت شفاهی استفاده شده و فاقد نظام القبایی باشد، هویت گروهی ضعیف‌تری پدید آمده و امکان اتکالی بسیار کمتر خواهد داشت. ازسوی‌دیگر پای‌فشاری بر ایدئولوژی‌های زبانی می‌توانند به ابزار ایدئولوژی دینی و سیاسی تبدیل شده و کانون جنگ‌های سیاسی قرار گیرند؛ مثلاً در سال ۱۳۵۹ ادعای موهوم عراق در تعلق داشتن استان خوزستان به آن‌ها، بر این‌اساس پیش برده شد، چنان‌که زبان عبری نیز نماد ایدئولوژی صهیونیستی برای جامعه‌ی جدید یهود در فلسطین شده و اسرائیل خوانده شد.

هویت زبانی ایرانیان در گذر تاریخ:

به گواهی اسناد تاریخی، گونه‌گونی قومی و نژادی در پادشاهی هخامنشیان و ساسانیان وجود داشته است، اما زبان رسمی در این دوره «زبان پارسی باستان» می‌باشد که تمام اقوام آن‌را به رسمیت می‌شناخته و اقوامی نظیر آذری‌ها، کردها، بلوچ‌ها، گیل‌ها، دیلمی‌ها، مازندرانی‌ها، کوچ‌ها و غیره، در شکل دادن به این میراث سیاسی و فرهنگی ایران و نگاهبانی و پاسداری از آن، نقش مهم و غیرقابل‌انکاری بازی کرده‌اند. چنان که هویت ایرانیان در دورهٔ باستان از طریق



رسول بابایی

هویت ملی، مفهومی بنیادین است که نقش حیاتی در تقویت انسجام اجتماعی، ایجاد همبستگی ملی و مقابله با چالش‌های داخلی و خارجی ایفا می‌کند. این مفهوم، که از عناصر تاریخی، زبانی، فرهنگی و سیاسی شکل می‌گیرد، در هر جامعه‌ای به‌عنوان رکن اصلی شکل‌گیری ملت و پایدار ماندن آن عمل می‌کند. در ایران، کشوری با تنوع قومی و زبانی، هویت ملی از اهمیت دوچندانی برخوردار است. با این حال، پرسش‌های بسیاری پیرامون بازتعریف و تقویت این مفهوم مطرح می‌شود که به دلایل مختلف تاریخی و معاصر ضرورت بازنگری در آن احساس می‌شود.

هویت چیست؟

هویت چیست؟ این پرسش، که به ظاهر ساده می‌نماید، در واقع ریشه در یکی از عمیق‌ترین مسائل فلسفی و اجتماعی دارد؛ مسأله‌ای که به طور مستقیم با نحوه‌ی درک انسان از خود و جایگاهش در جهان مرتبط است. هویت نه صرفاً یک مفهومی ثابت و ایستا است، بلکه فرآیندی پویا است که در هر دوره و بر حسب شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه تغییر می‌یابد. ملتها نه به عنوان پدیده‌های ثابت، بلکه به عنوان نهادهایی زاده‌ی عصر جدید به وجود آمده‌اند. این ملتها در حقیقت حاصل بازسازی هویت‌های سرزمینی قدیمی‌ترند که در چارچوب مفاهیم و اشکال جدید سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی شکل گرفته‌اند. این بازسازی دربردارنده‌ی مجموعه‌ای از مفاهیم، نشانه‌ها، و نمادها است که در گذر زمان، در تعامل با تحولات داخلی و خارجی، به‌ویژه در پی رویدادهای تاریخی، بازتعریف می‌شود.

هویت، در گستره‌ی تاریخی خود، از گزاهایی ساخته می‌شود که در هر سرزمین به شکل متفاوتی تجلی می‌یابند. این گزاه‌ها، که مجموعه‌ای از ابعاد اجتماعی، تاریخی، جغرافیایی، سیاسی، دینی، فرهنگی، و زبانی را دربر می‌گیرند، نه تنها چارچوبی برای تعریف «خود» فراهم می‌آورند، بلکه به تبلور پیوندهای اجتماعی و همبستگی ملی نیز کمک می‌کنند. به همین دلیل است که هر سرزمین، با توجه به ویژگی‌های خاص خود، می‌تواند مفهومی منحصر به فرد از هویت ملی را پدید آورده؛ مفهومی که در برابر تهدیدات بیرونی و تحولات درونی جامعه نقشی محافظت‌کننده و بازسازی‌کننده‌ی ساختارهای اجتماعی را ایفا می‌کند.

از این منظر، هویت ملی یکی از مهم‌ترین گزاره‌های همبستگی اجتماعی و پیوند ملی در هر جامعه به‌شمار می‌رود. هویت ملی، نه‌تنها در تکمیل و تقویت احساس تعلق به یک سرزمین خاص، بلکه در برقراری پیوندی عمیق‌تر با تاریخ، فرهنگ، و ارزش‌های مشترک آن جامعه نقش دارد. بنابراین، هویت ملی به عنوان یکی از برترین سطوح هویت بشری، از ارکان اساسی در تکوین و تحکیم ساختارهای اجتماعی و سیاسی ملتها محسوب می‌شود. ملتها در چارچوب هویت ملی خود، قابلیت بسیج منابع انسانی، مادی، و فکری را برای مقابله با چالش‌ها و بحران‌ها به دست می‌آورند. به‌عبارت‌دیگر، هرچقدر ملتی از هویت ملی محکم‌تری برخوردار باشد، در برابر تهدیدات خارجی و تحولات داخلی، مستحکم‌تر و مقاوم‌تر خواهد بود.

در این راستا، آموزش و پرورش یکی از ابزارهای اساسی در تقویت و توسعه‌ی هویت ملی به شمار می‌آید. به‌ویژه در دوره‌ی دبیرستان، زمانی که نوجوانان در حال شکل‌دهی به درک خود از جهان و موقعیت خود در جامعه هستند، آموزش‌هایی که به تقویت هویت ملی و تاریخی آن‌ها کمک کند، امری ضروری است. اما واقعیت آن است که در نظام آموزشی ایران، این بعد از هویت ملی کمترین توجه را به خود معطوف کرده است. آمارها نشان می‌دهند که تنها هفت درصد از محتوای کتاب‌های درسی پارسال به موضوعات مرتبط با هویت ملی اختصاص داشته است. این در حالی است که درک عمیق از هویت ملی، نیازمند آموزش‌هایی است که نه تنها در زمینه‌ی تاریخ و جغرافیای سرزمین، بلکه در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، و اخلاقی نیز فراگیر باشد. این آموزش‌ها باید به نوجوانان کمک کند تا احساس تعلق و هویت خود را نه تنها در سطح فردی، بلکه در سطح ملی و اجتماعی نیز بازشناسند و درک کنند که در کنار سایر اعضای جامعه، مسئولیت‌هایی در برابر سرزمین و تاریخ خود دارند.

در نهایت، تقویت هویت ملی در سطح جامعه، تنها از طریق آموزش‌های موثر و منسجم امکان‌پذیر است. این امر مستلزم بازنگری جدی در محتوا و ساختار آموزش‌ها است تا بتوان در کنار توجه به نیازهای علمی و تکنیکی، بعد فرهنگی



جعفر وثوقی

اگرچه در چندین سال گذشته، بازار کتاب؛ چه از لحاظ محتوا و چه کیفیت، رو به سرایشیی دارد که قیمت افسارگسیخته‌ی همان‌ها نیز بر شتاب روند کاهش مطالعه می‌افزاید، ولی به فرمایش حضرت حافظ که: عیب می جمله چو گفתי هنرش نیز بگو، هر رویداد نادری در این زمینه هم غنیمت و سوازاو پاسداشت است. بازار کتاب در سال گذشته با ترجمه‌ی چند اثر پژوهشی–تاریخی تازه و معتبر، رنگ و روی تازه‌ای گرفت. یکی از این ترجمه آثار؛ ترجمه کتاب «The King of the world: the Great King of Cyrus the ۲۲۰۲» اثر متیو ویلیام واترز می‌باشد که سال گذشته در چهار عنوان؛ شاه جهان؛ زندگانی کورش بزرگ با ترجمه‌ی کامیار عبدی از انتشارات ندای تاریخ، شاه جهان؛ زندگی کورش بزرگ با ترجمه‌ی محمد ملکی از انتشارات شفيعی، زندگي‌نامه کوروش بزرگ، شاه جهان با ترجمه‌ی علی‌اصغر سلحشور از نشر تاریخ ایران و پادشاه جهان؛

زبان پارسی باستان- زبانی که در کنار زبان‌های گوناگون دیگر، زبان رسمی مردم ایران بود– پدیدار و پیکربندی شد.

در دوره‌ی میانه‌ی تاریخ ایران نیز، با وجود فراوانی و گسترده‌گی زبان‌های گوناگون، این مهم از راه زبان پهلوی پیکربندی شده و آثار دینی چون؛ دینکرد، بندهشن، ارداویرافنامه، شایست و نشایست و غیره؛ یا آثار غیردینی و تاریخی شهرستان‌های ایران، یادگار زرریان، کارنامهٔ اردشیر بابکان، درخت آسوریک، خسرو قبادان و ریدک و غیره، از آن پدیدار شدند.

زبان فارسی دری که سپس‌تر در خراسان و پس‌ازآن در سراسر ایران گسترش یافت، قرن‌ها پیش‌ازآن، در کنار لهجه‌ها و گویش‌های گوناگون دیگر زبان پهلوی رونق و بهرهوری فراوان داشت. چنان که می‌بینیم فردوسی در قرن سوم، پیش‌از او دقیقی، پیش‌تر از او ابومنصور، پیش‌تر رودکی و پیش‌تر بیهقی و بی‌شک پیش‌تر از ایشان کسان بی‌شماری، با این زبان سخن می‌گفته و با آن شعر می‌سروداند که این زبان در گذر زمان به چنان توانایی‌ای رسیده بوده که فردوسی بزرگ توانست با آن، حماسه‌ای چنان شکوهمند بیافریند؛ و این نشان‌گر آن است که این زبان در پیش از این زمان، پیشینه‌ای دیرینه به اندازه‌ی هزارها داشته است؛ که کسانی در گسترده‌تر ساختن و جان‌بخشیدن دوباره به آن کوشیده‌اند. از میان تمام کسانی که پیش‌از فردوسی بوده‌اند تا آن زمان که فردوسی بار فرهنگ ایران را بر دوش گرفته و خویشکاری خود را نمایان سازد، وی با فرمندی و خرم‌مندی، در «شاهنامه»ی خویش، بیش از هزار و دویست بار از ایران و ایرانیان نام می‌برد تا هویت ملی گذشته ایران را از پس قرن‌ها، دوباره فریاد مردم آورد.

یعقوب لیث صفاری باآگاهی از این موضوع که اگر زبان پارسی زنده شود، امید به زنده‌شدن تمامی گزاره‌های فکری و فرهنگی ایران ممکن است، دست بر این کار برده و جامعه را چنان سامانی بخشید که در دوره‌ی او کسی را زهره‌ی سخن گفتن و شعر سرودن به زبان عربی نبود. چنان‌که ملک‌الشعرای بهار در ستایش او می‌سراید: «پوروصیف سگ‌زوی و بسام خارجی / گفتند شعر پارسی و زنده شد زبان // تا چار قرن، خلق خراسان و نیمروز/ کردند سعی و تلاش– شد آثار باستان». یعقوب لیث صفاری این سامان را چنان پیکربندی کرد که میان هویت ایرانی و نیز دین اسلام، که عرب بود، اختلافی پیش نیامد؛ که از این دریچه «ایرانی‌ها تنها قومی بودند که میان دینات اسلام و عربیت جدایی انداختند و بی‌آن‌که در سلک تازیان در آیند، تاجایی که نتوانستند تازیان را از درون، حتی در ژرفای دستگاه خلافت، چنان دگرگون کردند که رابطه خدایگانی و بندگی، در فرهنگ و اندیشه و معنویت بازگفته شد».

ضرورت بازتعریف هویت ملی برای حفظ یکپارچگی ایران

پی‌ر کنز، نویسنده کتاب «فرینش دشمن»، در تحلیل تهدیدات موجود برای کشور‌های فاقد هویت ملی واحد و فراگیر، هشدار می‌دهد که این کشور‌ها همواره در معرض خطر جنگ‌های داخلی و شکاف‌های اجتماعی قرار دارند. زمانی که هویت ملی یک کشور به درستی تبیین نشده و قادر به ایجاد وحدت و انسجام اجتماعی نمی‌شود، هویت‌های قومی، دینی و محلی افراد آن جامعه نه تنها از بین نمی‌روند، بلکه در تعامل با هویت ملی به چالش‌های عمده‌ای



از کوروش تا خسرو پرویز در بازار کتاب

هدف ناچار ساختن خسرو پرویز به تخلیه‌ی متصرفات نزدیک شده به حدود قلمروی هخامنشیان، شاهد این وفاداری هستیم. همچنین، گزارش اعمال فراتر از وحشیانه‌ی هراکلیوس را در بیت‌المقدس؛ به عنوان مدّعی رهبری جهان مسیحیت نباید فراموش کرد که با پول و ترغیب کلیسای روم از فرار منصرف شد و در ضدحملات بی‌سرانجام منجر به ناگزیری از کاربست حره‌ی تفرقه‌اندازی میان خسرو پرویز و شهربراز، تا شکافتن چنین شکم مادران باردار مسیحی و غیرمسیحی با دست خودش و به صخره کوبیدن آن‌ها پیش رفت که در تبلیغات کلیسای روم، از این اعمال با عنوان‌های حماسی یا وظیفه‌ی دینی یاد می‌شد و در روزگار کنونی نیز جریان صهیونیسم مسیحی پشتیبان رژیم صهیونیستی را با کمک‌های جو بایدن به اصطلاح رییس جمهوری که آشکار و با افتخار خود را یک صهیونیست می‌داند، متبادرمی‌سازد.

کتاب ارشمند دیگری با عنوان؛ خسرو پرویز و روم؛ آخرین جنگ بزرگ جهان باستان که برگردان «The Last Great War of Antiquity» اثر جیمز هوارد-جانستون در سال ۲۰۲۱ می‌باشد، با ترجمه‌ی خشیار بهاری و از سوی انتشارات فرزان روز به چاپ رسید که شاید به اعتبار پیشینه‌ی پژوهشی

دچار خواهند شد. در ایران، به‌رغم پندار عمومی مبنی بر ایمنی کشور در برابر تهدیدات داخلی، این مسئله به وضوح قابل مشاهده است. تاریخ صد ساله ایران نشان می‌دهد که هرگاه قدرت مرکزی دچار ضعف و فرسایش شده است، گروه‌های مختلف قومی و دینی که به دلایل مختلف به هویت مشترک ایرانی تعلق نداشته‌اند، نتوانست‌اند در برابر ساختار ملی موجود سر برآورند. جنبش‌های تجزیه‌طلبی که در پی جدایی از ایران بوده‌اند، صرفاً نتایج طبیعی و تلخ این ضعف‌ها و بحران‌های هویتی در کشور بوده‌اند.

این وضعیت در طول قرن گذشته به کرات تکرار شده است. هرگاه که دولت مرکزی در عرصه سیاست داخلی دچار انزوا یا بحران شده، جریان‌های جدایی‌خواه در گوشه و کنار کشور ظهور کرده‌اند. نمونه بارز آن می‌تواند جنبش‌های تجزیه‌طلب در کردستان، بلوچستان و آذربایجان پس از انقلاب اسلامی و جنگ ایران و عراق باشد که به‌ویژه در دوره‌های سخت سیاسی به منصف ظهور رسیدند. در این میان، تنها زمانی که هویت ملی ایران تقویت شده و انسجام اجتماعی در سطح کلان به‌طور موثر ایجاد شده است، این بحران‌ها کاهش یافته است.

بنابراین، نگرش به اصل «تمامیت ارضی» و تأکید بر آن در شرایط کنونی ایران نه تنها واکنشی به تهدیدات سیاسی داخلی است، بلکه لزوم بازتعریف هویت ملی و تقویت انسجام اجتماعی در سطح کلان را ایجاب می‌کند. این امر می‌تواند به مقابله با بحران‌های داخلی و تهدیدات احتمالی از سوی گروه‌های تجزیه‌طلب کمک کند.برای حفظ یکپارچگی کشور و جلوگیری از گسترش درگیری‌های داخلی، ضروری است که هویت ملی ایران به شکلی بنیادین و جامع بازتعریف شود. این بازتعریف باید توانایی جذب و همزیستی اقوام و گروه‌های مختلف در دل خود را داشته باشد. در این راستا، باید تأکید بیشتری بر ابعاد مثبت هویت ملی ایران گذاشته شود که می‌تواند موجب تقویت همبستگی و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در کشور گردد. به‌ویژه، می‌توان بر ارزش‌های مشترک مانند احترام به تنوع فرهنگی، زبان ملی و مشترک (فارسی) و حقوق بشر تأکید کرد.

چگونگی این بازتعریف نیازمند اقدامات عملی از سوی دولت است. یکی از راهکارهای مؤثر می‌تواند تقویت آموزش هدفمند تاریخ ایران در مدارس و دانشگاه‌ها باشد تا نسل جدید با ارزش‌های هویتی ایران آشنا شوند و احساس تعلق بیشتری به این هویت داشته باشند. همچنین، تقویت زبان فارسی به‌عنوان زبان ملی و مشترک، ارتقای زیرساخت‌های اجتماعی و اقتصادی در مناطق کمتر توسعه‌یافته، و حمایت از برنامه‌های فرهنگی برای تقویت همبستگی ملی می‌توانند نقش مهمی در این فرآیند ایفا کنند.

در نهایت، بازتعریف هویت ملی ایران نه تنها یک ضرورت برای حفظ تمامیت ارضی است، بلکه به‌عنوان ابزاری برای جلوگیری از بروز بحران‌های اجتماعی و سیاسی و تقویت انسجام داخلی کشور محسوب می‌شود. ایران باید هویتی فراتر از مرزهای قومی و دینی برای خود بسازد که همه اقوام و گروه‌های مختلف آن احساس امنیت، احترام و تعلق داشته باشند.

نتیجه‌گیری

هویت ملی یکی از مهم‌ترین عوامل در تثبیت یکپارچگی سرزمینی و همبستگی اجتماعی در ایران است. در کشوری با تنوع قومیتی و زبانی هم‌چون ایران، تقویت هویت ملی نیازمند رویکردی جامع و آیندمنکر است که بتواند به‌طور هم‌زمان عناصر فرهنگی، تاریخی، و زبانی را در کنار نیازهای معاصر جامعه در خود جای دهد. تجربه‌های تاریخی نشان داده است که هرگاه هویت ملی تضعیف شده، زمینه برای ظهور تنش‌های داخلی و جریان‌های تجزیه‌طلب فراهم گشته است. برای مقابله با این تهدیدات، باید به آموزش و پرورش به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزار‌های تقویت هویت ملی توجه ویژه‌ای داشت. بازنگری در محتوای آموزشی، توجه به زبان و ادبیات فارسی به‌عنوان ستون فقرات هویت ایرانی، و بر‌جسته‌سازی تاریخ مشترک مردمان ایران، از راهکارهایی هستند که می‌توانند به تقویت این هویت کمک کنند. در عین حال، لازم است سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی به‌گونه‌ای تنظیم شوند که به‌جای نادیده گرفتن تنوع فرهنگی، آن‌ها را به‌عنوان بخشی از غنای ملی به رسمیت شناخته و در چارچوب هویت ملی ایران ادغام کنند. هویت ملی ایران باید به‌گونه‌ای تعریف شود که هم‌زیستی مسالمت‌آمیز مردمان ایرانی و گروه‌های مختلف را تسهیل کرده و احساس تعلق به سرزمین و تاریخ مشترک را در میان همه ایرانیان تقویت کند. این هویت، در کنار اتکا به گذشته‌ای پرافتخار، باید بتواند با چالش‌های جهان مدرن، همچون جهانی‌سازی و فناوری، سازگار شده و نسل‌های آینده را در مواجهه با این تحولات همراهی کند. تقویت هویت ملی، نه تنها ضرورت امروز، بلکه تضمینی برای پایداری و شکوفایی ایران در فرداست.

نویسنده‌اش، بتوان آن را کامل یا مستندتر از کتاب او نمی‌ترسید دانست. از این رو ترجمه‌ی نامه‌ی خسرو پرویز به خاقان تُرکان خزر هم‌پیمان هراکلیوس که در هر دو کتاب یاد شده آمده است و مانند وحشی‌گری هراکلیوس در بیت‌المقدس، برخی از جریان‌های معاند کنونی ایران اسلامی را گوشزد می‌کند، از کتاب هوارد-جانستون آورده می‌شود:

متن آن در بخشی مجزا از نسخه‌ای از تاریخ تا ۶۸۲، و در قالب بخش «آلبانی‌ای» تاریخ جهان اثر موسی دستخورنی از قرن دهم آورده شده است. ...خسرو هراکلیوس را پناهجویی و لگدرد در جزایر غرب خوانده و دو برابر زر و سیم و جواهراتی را که هراکلیوس به ترک‌ها وعده کرده، به خاقان تُرک وعده داده و سرانجام، او هم هم با خاقان اتمام حجت می‌کند: «بدان که لگام اسبم را سوی شرق خواهم گرداند و با تمام قوا عزم تو را خواهم کرد و بازخواهم گشت مگر آن‌که به اعماق زمین رهسپارت گمم. بدان‌که هر آینه سپاهیان شکست‌ناپذیرم را از قلمرو روم در غرب فرابخوانم چاره‌ای جز روی آوردن به شرق نخواهد داشت. پاسخ خسرو را سفیر ترک‌ها، توراکان با خود برده و خاقان با دریافت آن، به همراه نیروهایش از ماورای قفقاز مقب نشسته است.» (صفحه‌ی ۳۱۲–۳۱۳)

 ماهنامه فرهنگی وطن یولی سال نهم شماره ۶۸ صفحه ۸	 سر دبیر: نیمّا عظیمی دبیر تحریریه: ماندانا خرم	 مدیر داخلی: میلاد امیدوار	 «وطن‌یولوندا» به معنی «در راه وطن» عنوان نشریه‌ای تبلیغاتی در تبریز بود که ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های دهه ۲۰ به هدف ایجاد زمینه‌های فرهنگی اشغال دائمی آذربایجان توسط روس‌ها منتشر می‌کرد. نام نشریه «وطن‌یولی» به معنی «راه وطن» با کتایبه به آن واقعه تاریخی در صدد است سیمای حقیقی ایران‌زمین را معرفی نموده و بر پیوستگی‌های فرهنگی و تاریخی این سرزمین تأکید کند.
 چاپ: مصمیم Vatanyoli.mag@gmail.com			
 رسید و آغاز کار خواست به نیرنگ و رنگ به حلیه آرد شتاب، به کوشش آرد درنگ دید چو نیرنگ او نیک نبخشید رنگ با سپه و تیپ و توپ به جنگ بگشود چنگ نیز ز سوی دگر تاخت به میدان جنگ دلیر فرخ‌نژاد، امیر والا شنون	 عین‌الدوله که بود دیدهٔ شه سوی او پشت ستبدادیان گرم ز بازوی او شاه به اسب و سوار فزود نیروی او کرد به تبریز رخ جیش جهان جوی او پر شد صحرا و دشت از تک اردوی او بر شد گرد سپاه بر فلک نیلگون	 حضرت ستارخان، سپهبد نامدار امیر نصرت پژوه، هژبر دشمن شکار پیل دمان روز رزم، شیر زبان وقت کار تیغش مغفر شکاف، تیرش خفتان گذار آنکه بگف دار وگیر، آنکه ز یک گیر ودار کرد ز خون عود دشت و دمن لاله گون	 خیز که آزادوار روز و شبان می ز نیم هرکه کند منع می تاخته بر وی ز نیم بر فرس پردلی بار دگر هی ز نیم ز آذر آبادگان یکسره بر ری ز نیم از می فتح و ظفر جام پیایی ز نیم به یاد سالار دین، به رغم بدخواه دون
 	 	 	



خشم پانترکیست‌ها از کشف ۳۶۰۰ سال زیست آریایی در اطراف مسجد کبود تبریز



محمد بهشتی رئیس پیشین سازمان میراث فرهنگی کشور، در گفت‌وگویی تازه، با اشاره به «شانه‌های زیست آریایی در اطراف مسجد کبود تبریز» و «خشم پانترکیست‌ها» از این موضوع پرده برداشت. بنابر گفته‌ی او: «در حفاری باستان‌شناسی مسجد کبود تبریز، آثار زیست آریایی‌ها پیدا شد. درواقع آن‌چیزی که تحت عنوان سفال خاکستری یاد می‌کنند که نشانه‌ی ۳۶۰۰ سال زیست آریایی در این منطقه است».

سختان محمد بهشتی و مستندات کشف شده‌ی باستان‌شناسی در آن منطقه، بیان‌گر این موضوع‌ست که تبریزی‌ها آریایی هستند. همین امر تاریخی، حقیقتی آزاردهنده برای پانترکیست‌هاست. چنان که محمد بهشتی در ادامه‌ی سخنان خود آورد: «پانترک‌ها بابت این حفاری که کردیم، دشمن ما بودند! پانترک‌ها اعتراض داشتند که چرا حفاری کردید؟!» بهشتی سخنانش را این‌گونه تشریح نمود: «پانترک‌ها معترض بودند؛ چراکه این حفاری، ایده‌های ایران‌ستیزانه‌ی پانترکیست‌ها(غیریت‌سازی در آذربایجان) را باطل می‌کرد. اساس پانترک‌ها مبتنی بر تاریکی است. پان‌ترک‌ها صدای بلندی دارند و از ناحیه‌ی یک نیروی بیگانه که از دشمنی با ایران سود می‌برد، تغذیه و حمایت می‌شوند».

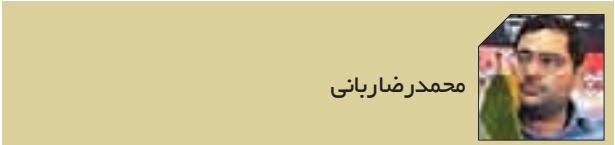
اما قصد ما از بازنشر سخنان محمد بهشتی، آشنا نمودن هرچه بیشتر مخاطبان با خوی وحشی پانترکیست‌هاست. سختان محمد بهشتی، تنها مُشَنی بود از خروارها کنش و واکنش وحشیانه‌ی پانترکیست‌ها در مواجهه با مستندات مسلم تاریخ پرشکوه ایران زمین و مشاهیر ملی ایران، در خطه‌ی ایرانی آذربایجان. ذات پان‌ترکیسم مبتنی بر دروغ و جعل علیه موجودیت ایران است که در این مسیر، نمونه‌های فراوانی را در ایران‌زدایی از هویت شهری و

🔑 **نگه کن بدین گردش روزگار**

استانی از خود بر جای گذاشته‌اند.

در تایید خشم پان‌ترک‌ها از همبستگی ملی ایرانیان، از تخریب مجسمه‌ی فردوسی در شهرک توریستی گردنه‌ی حیران بگوییم؟! یا ز حملات تاتارگونه‌شان در نوروز ۱۴۰۲ به ائل‌مان‌های شهری پاساژی در تبریز؟! در نیمه‌ی نخست تیرماه ۱۳۹۹ خورشیدی، تندیس فردوسی بزرگ با آرمان پاس‌داشت هویت ایرانی و شناساندن نامداران ایران‌زمین به گردشگران خارجی، در دهکده‌ی گردشگری حیران (در آستارا) برپا شد. آستارا شمالی‌ترین نقطه‌ی استان گیلان و در مرز ایران با جمهوری باکو می‌باشد و آن‌چه خشم پانترک‌ها را دوچندان می‌کند، این است که تندیس فردوسی (دانای ایران) با تکیه بر درهم‌آمیختگی ایرانیان، به دست یک هنرمند مشه‌دی، در منطقه‌ی حیران آستارا، ساخته شده است.

ضمن این‌که بی‌حرمتی مسئولان شهری سلماس به تندیس فردوسی در سال ۹۳ نیز از ذهن ملت ایران پاک نشده و نخواهدشد، پان‌ترک‌ها با سوءاستفاده از خواب غفلت مسئولان شهری تبریز نیز، در نوروز ۱۴۰۲ به سربازان هخامنشی و شیردال آریایی-هخامنشی به‌عنوان اَلمان ملی در یکی از پاساژهای تبریز حمله بردند! به هر روی، نمونه‌هایی از این دست وحشی‌گری‌های کهنه و تازه‌ی ضدایرانی پان‌ترکیست‌ها پرشمار است. کوتاه‌سخن این‌که پان‌ترک‌ها خود نیز می‌دانند که در برابر هیبت و شکوه تاریخ‌مُلی ایران، «از هر طرف که رقتانند، جز وحشت‌شان نیفزوده» بنابراین وقتی خود را در برابر موجودیت تاریخی و علمی ایران تسلیم محض دیدماند، و خود را در جایگاه همان «مگس» دیدماند که حضرت حافظ فرمود: «ای مگس! عرصه‌ی سیمرغ نه جولانگه توست!» در نتیجه، متحمل خشم درونی خود در رویارویی با واقعیت‌های تاریخی و زیستی ایرانیان نشده و از حجم بالای تناقض دچار سرسام‌های روحی و هذیان‌های گفتاری شده‌اند؛ و برای رهایی از این بیماری و ضد البته برای پیش‌برد پروژه‌های ایران‌ستیزانه‌ی خود- تا توانست‌اند دست به دامان جعل و تحریف و دروغ و دزدی زده‌اند.



روایت ستارخان که به‌حق، لقب سردار ملی را یدک می‌کشد، تنها روایت یک رویداد تاریخی نیست؛ بلکه روایت نمادی از مبارزات برای به‌دست‌آوردن حکومت مشروطه، هویت ملی و روحیهٔ مقاومت ایرانیان است. باین‌حال، همانند روایت هر رویداد تاریخی، این نمایش نیز با حاشیه‌ها و پرسش‌های بسیاری همراه است. در ادامه، به برخی از مهم‌ترین حاشیه‌های این نمایش که چندی است در تبریز به روی صحنه رفته، خواهیم‌پرداخت:

تلاش برای تنزل دادن «سردار ملی» به «سردار قومی»

۱- محمداق و یجویهای از اهالی تبریز، که حوادث مشروطه را از نزدیک دیده و به صورت روزانه در یک کتاب جمع‌آوری و نام آن را «تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز» گذاشته است، در صفحهٔ ۳۲ از نسخهٔ خطی این کتاب که به شمارهٔ ۱۸۳۰۶ در کتابخانهٔ ملی ایران نگهداری می‌شود، خاطرهٔ جالبی روایت دارد: ستارخان در پاسخ به نمایندهٔ روسیه که به او می‌گوید زیر بیرق روسیه بیا و در امان باش می‌گوید: «من در زیر بیدق جناب ابوالفضل و بیدق ایرانم، بیدق شما به من لازم نیست و من ابدًا تابع ظلم و استبداد نخواهم شد... مگر من و اهالی تبریز به دولت علیه ایران یاغی شدیم‌که در زیر بیرق شما پناهنده‌شویم.»

آن‌چه که این یار نزدیک ستارخان (محمداق و یجویهای) و البته سایر منابع تاریخی مطرح



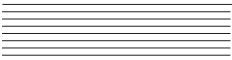
در تئاتر ستارخان خبری از «سردار مّلی» نیست!

تنزل سردار مّلی به سردار قومی

می‌کنند، او و سایر مشروطه‌چی‌های تبریز برای پاک کردن ننگ استعمار و استثمار از دامن پاک ایران و ایرانیان تلاش کرده‌اند! پس به‌حق، او را «سردار دل ایرانیان» نامیده‌اند. و دیدیم که در مسیر عبور ستارخان و یارانش از تبریز به تهران و در شهرهای مختلف، چگونه مشروطه‌چی‌های تبریز مورد استقبال مردم ایران قرار گرفتند.

باید بدانیم آن‌چه که ستارخان را تبدیل به قهرمان مّلی ایرانیان کرد حسّ ناب ایران‌دوستی او بود! امری که به‌نظر می‌رسد جریانی خاص و وابسته به آن سوی مرزها، به شدت تلاش دارد تا این «قهرمان ملی» را به «قهرمان قومی» تبدیل کند و این تلاش را می‌توان در لایه‌های زیرین و پنهان نمایش ستارخان هم دید! در جایی که شخصیت ستارخان فریاد می‌زند «... پاشاسین وطن؛ پاشاسین آذربایجان» نامی از ایران نیست! چرا؟

این فریاد شخصیت ستارخان و حذف نام ایران، من نگارندهٔ این سطور را یاد شعارهای برخی از هواداران تراکتو می‌اندازد؛ جایی که شعار زیبای «یران، تبریز، تراکتور» در ورزشگاه تختی را به شعار «آذربایجان واراولسون؛ ایستمین کور اولسون» در ورزشگاه یادگار امام تبدیل کردند! استفاده از نمادهای قومی در نمایش ستارخان: ۲- این تئاتر که تلاش دارد شخصیت عظیم ستارخان را به نمایش بگذارد، یک ایراد اساسی دیگر را نیز یدک می‌کشد و آن هم استفاده از نمادهای قومی است. در این نمایش هر چقدر که جای خالی نمادهای ملی به چشم می‌خورد، به همان اندازه استفاده از نمادهای جریان قومی توی ذوق می‌زند! از جمله در جایی که تلاش دارد با رنگ‌های خاص، پرچم یک کشور همسایه را نمادسازی کند! و یا جایی که آهنگ مدح تصرف قراغ را که در حضور الهام علی‌اف اجرا شده در پایان نمایش پخش می‌کند تا قیام مّلی‌گرایانهٔ ستارخان با تصرف قراغ پیوند خورده و ماهیت قوم‌گرایانه پیدا کند!



چگونه یک مامور بریتانیایی ایده پان تورانیسم را خلق کرد؟

جاسوسی با لباس درویش



وامبری در لباس درویش به مناطقی مانند سمرقند و خیهو که خصوصی‌ترین شهرهای ترکان بودند سفر کرد. او اطلاعاتی را که جمع‌آوری کرده بود به عنوان جاسوس به انگلیسی‌ها ارائه کرد. اما دیدگاه‌های به ظاهر علمی که او مطرح کرد، به ویژه در میان روشنفکرانی که دیدگاه پان ترکیسم را داشتند، همچان زیادی ایجاد کرد.

آثار وامبری و نظریه اورال-آلتائیک منجر به پیدایش ایده پان‌تورانیسم شد. این دیدگاه‌ها شور و هیجان زیادی را در میان تورانی‌ها در امپراتوری عثمانی ایجاد کرد. اگرچه اتحاد مجارستان با عثمانی‌ها در جنگ جهانی اول منجر به گرایش به تبدیل ایده پان‌تورانیسم به یک ایدئولوژی سیاسی شد، اما شکست در جنگ باعث از بین رفتن علاقه به پان‌تورانیسم در ترکیه و مجارستان شد. به ویژه، نظرات او مبنی بر ترک بودن مجارها بیشتر از تحقیقات وامبری، از نقش سیاسی یک مامور بریتانیایی، الهام گرفته شده بود.

که دریافت کردم اعتماد دارم. این چه نوع تربیتی است؟ من می‌توانم خودم را کنترل کنم.

وامبری، که دیدگاه‌های علمی او و همچنین فعالیت‌های سیاسی‌اش بسیار مهم است، با آثارش در حمایت از این نظریه که مجارها اصالت ترک دارند، برجسته شد. به گفته وی، منشأ قومی و زبان مجارها اساساً از یک قبیله ترک است «در همان آغاز توسعه مردم و زبان مجارستان، عنصر اوگریک به جای ترکی وجود داشت. اما نمی‌توان این را در مورد توسعه بعدی زبان مجارستانی گفت. زیرا عنصر ترکی در این زمان تعیین کننده است و بیشتر واژه‌های مربوط به زندگی خانوادگی، مذهب، اداره دولتی، تجهیزات نظامی، اخلاق و مفاهیم عرفی منشأ ترکی دارند. به اختصار می‌توان گفت: مجارها مردمی با اصل اوگریک هستند که به مرور زمان ترک شدند و به عنوان قوم ترک وارد تاریخ جهان شدند.»

استانبول با وزیر اعظم دیدار کرده است. وامبری که در ایران با ناصرالدین شاه نیز گفتگو کرد، برای رفع خستگی سه ماه در تهران ماند. از سوی دیگر، یادداشت‌هایی را که در سفرش «مخفیانه» نگه داشته بود، با القای عربی اما به زبان

مجارستانی مرور کرد. پس از عبور ایمن از سرزمین عثمانی به استانبول رسید و از وزیر اعظم علی پاشا دیدن کرد و بنا به درخواست خود از آسیای میانه با او گفتگو کرد. خیلی بعد، وقتی از رحمان بیگ، حاکم سمرقند، پرسیدند که آیا او جاسوس هست یا نه، او می‌گوید که «به راز درویش جعلی پی برده است، اما هرگز به فکر فاش کردن آن نیفتاد، زیرا بسیار تحت تأثیر دانش او از الهیات اسلامی قرار گرفته بود». کار این زبان شناس مجارستانی به نمایندگی از بریتانیا با دیدار او با سر چارلز آلیسون سفیر بریتانیا در ایران و عثمانی آغاز شد. در اثر «سفر درویش دروغین در آسیای مرکزی» اثر آرمینیوسیوس وامبری، مشاهده می‌شود که او با انجمن جغرافیایی انگلستان ارتباط نزدیک داشت. سفر او بسیار خطرناک بود. زیرا سلطان عبدالحمید نیز از دروایش به عنوان مأمور استفاده می‌کرد و روس‌ها در این زمینه بسیار محتاط بودند. بنابراین، گرفتار شدن به‌عنوان یک مامور بریتانیایی می‌توانست شرایط او را بسیار سخت کند. دکتر سفارت سم‌های مخصوصی تهیه می‌کرد تا در صورت گرفتار شدن، خودکشی کند:

وامبری، پس به بخارا می‌روی؟ بله می‌رم دکتر. آیا می‌دانی سرگرد کنلی که به ترکستان رفته بود چه چه شد؟ چه شد؟

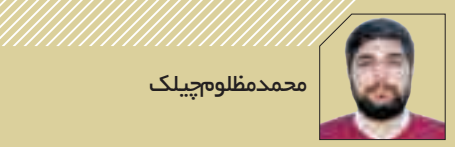
سر او را بریدند و به مناره آویزان کردند و استودارت که به دنبال او رفته بود به همین سرنوشت دچار شد. کسان دیگری هم بودند که به ترکستان رفتند. بله، دیگرانی هم بودند. مثلاً بلوکویدلی توسط ترک‌من‌ها کشته شد. وایسبری هم مفقود شد و هنوز خبری از او نیست

من آدم راحتی هستم دکتر، من برای ماجراجویی وارد ترکستان نمی شوم. من خودم را فدای دانش خواهم کرد. خیلی دلم می‌خواهد بخارا را ببینم. من هم‌چنین به تربیتی

آن‌ها دیدن کرد تا مدت‌ها نمی‌توانستند باور کنند که او مجارستانی است. مسافر درویشی که با لباس درویشی به شهرهای ترکستان مانند خیهو، سمرقند و بخارا سفر می‌کرد، اطلاعات دقیقی از ترکان جمع‌آوری کرد.

اولین کسی که به وامبری که سفر خود را با یک گروه زیارتی آغاز کرده بود مشکوک شد، امیر مظفرالدین خان بخارا بود. هنگامی که امیر از او پرسید که چگونه با پای لنگش به این سفر ادامه می‌دهد، وامبری پاسخ بسیار هوشمندانه‌ای داد که نشان‌دهنده تسلط او بر تاریخ است: «و تمام جهان را تصرف کرد، صرف‌نظر از این که جد شما امیر تیمور لنگ بود.» او از سیدمحمدخان حاکم خیهو هدایای فراوانی دریافت کرد و از او خواست تا با بزرگ‌ترین دانشمند اسلامی خیهو در مورد مسائل اسلامی مناظره کند. نتیجه بسیار عجیب و غریب بود وامبری یهودی که با لباس درویشی به دور سرزمین‌های ترکی سفر می‌کرد با شکست دادن ملای خیهو در این مناظره به شهرت زیادی دست یافت. به عنوان پاداش به او مبلغی پول و یک الاغ داده شد. اما وامبری این جایزه را نپذیرفت و گفت که یک عالم اسلامی پول نمی‌پذیرد. وامبری که با نام رشیدافندی به سفر خود ادامه داد، مورد استقبال ترکان قرار گرفت. بالاخره یک ملا افغانی ابروها را بالا انداخت و گفت که او کافر است و باید کشته شود. اما وقتی مردم رشیدافندی (وامبری) را پیدا کردند، او چنان با هیبت دعا می‌کرد که جماعت ملای افغان را محکوم کردند. وامبری در اثر خود نقل می‌کند که چگونه افغانی که در حالی که از صرع رنج می‌برد به او کمک کرده، تقریباً به راز او پی برده است. وامبری می‌گوید: «وقتی به خیهو رسیدیم، سعی کرد ثابت کند من کافر هستم، اما خان خیهو حرف او را باور نکرد. او را وارونه بر خر نشاند و مردم او را در کوچمه‌های خیهو سنگسار کردند.»

مسیر سفر وامبری فوق‌العاده جالب بود. تنها وظیفه او در جغرافیای ایران، افغانستان و ترکستان بی تردید شناختن ترکان بود. وامبری ماموری بود که از طرف انگلیسی‌ها اطلاعات جمع‌آوری می‌کرد. در روزهای اقامت در استانبول با دولتمردان مهمی دوست شد و حتی در خانه صدیق رفعت پاشا پذیرایی شد. هویت و وظیفه او بعداً فاش شد. او در



ایندپندنت ترکی در گزارشی به قلم مهدی مظلوم‌چیلک نوشت: آرمینیوس وامبری احتمالاً یکی از بزرگ‌ترین تورکولوژیست‌های تاریخ بود. وامبری نه‌تنها یک تورکولوژیست بود، بلکه یک جاسوس آموزش‌دیده نیز بود. او که در لباس درویشی ظاهر شده بود، نه‌تنها سال‌ها در استانبول زندگی کرد، بلکه در سراسر ترکستان سفر کرد و حتی مورد توجه کسی قرار نگرفت. درویش جاسوس که تا آخرین نفس خود در سال ۱۹۱۳ از تحقیقات خود در مورد ترک‌ها دست برنداشت، زندگی نسبتاً خارق‌العاده‌ای داشت.

زندگی آرمینیوس وامبری

در حین بررسی زندگی و آثار درویش جاسوس، بزرگ‌ترین منبع ما اثر خود او بود که با نام «سفر در آسیای مرکزی» است . وامبری در ۱۹ مارس ۱۸۳۲ از خانواده‌ای یهودی در مجارستان به دنیا آمد. به دلیل مشکلی که از کودکی داشت، یکی از پاهایش همیشه لنگ بود. یکی از دلایلی که وامبری تقریباً وسواس زیادی به ترک‌ها داشت این بود که مجارها اشراف عثمانی به حساب می‌آمدند. وامبری استعداد ذاتی فوق‌العاده‌ای در زبان داشت. او در سن ۱۵ سالگی به زبان‌هایی مانند مجارستانی، لاتین، عبری و آلمانی تسلط یافت. به زودی به زبان‌های فارسی، ایتالیایی و روسی نیز تسلط یافت. وامبری که حدود چهار سال در استانبول زندگی کرد، زبان ترکی را به حدی آموخت که می‌توانست به خوبی صحبت کند و بخواند. او به لطف تسلط بر ادبیات، در مدت کوتاهی فرصتی یافت تا با بسیاری از روش‌فکران و دولتمردان ترک آشنا شود. وامبری که در زمان اقامت خود در استانبول از نام رشید افندی استفاده می‌کرد، در زمینه مسائل اسلامی نیز به خوبی آموزش دید.

تشخیص وامبری که مدتی در ایران ماند از درویش غیرممکن بود. نمایندگان سفارتی که او قبل از رفتن به ترکستان با